

ضمیمه شماره (۲)

نیروی «واکنش سریع» در حوزه نفتی خلیج [فارس]

نیازی نیست که نسبت به اهمیت فوق‌العاده خلیج در نظام امپریالیسم جهانی بیش از این داد سخن دهیم، کم‌وبیش همه می‌دانند که کشورهای ساحلی خلیج:

— دارای بزرگترین ذخایر نفتی جهان؛

— تولیدکننده بخش اعظم انرژی و مواد اولیه نفتی، برای صنعت دنیا؛

— و بیشترین حجم نقدینگی جهانی را در اختیار دارند، بخش اعظم

نقدینگی نیز در بانکهای سرکرده امپریالیسم نوین جهانی — ایالات متحد آمریکا — سپرده شده است.

در اخبار روزانه معمولاً اشاره‌ای به این مسائل می‌شود، همچنان که سخنان مسئولان درجه اول نظام استعماری جهانی درباره اهمیت قاطع این منطقه، چنان آشکار است که چیزی را در پوشش نمی‌گذارد؛ این اظهارات بیانگر بیم و هراس استعمارگرانی است که مرحله اطمینان و آرامشی را که نسبت به ضعف و ناآگاهی قربانیان خویش داشتند، پشت سر گذاشته‌اند. این ترس غالباً صورت تهدید و جنگ و دندان نشان دادن را به خود می‌گیرد؛ آن هم برای مقابله با پیشرفتهای فزاینده‌ای که در جهت آگاهی صاحبان اصلی این ثروتها — یعنی مردم — حاصل می‌شود.

برای ساده‌ترین قشر توده‌ها و عوام مردم نیز، روشن است که حمله استعماری وحشیانه‌ای که کشورهای ما را هدف خود قرار داده و از پایان جنگ جهانی دوم به این سو متوقف نشده، تنها برای تسلط بر منابع نفتی و به کنترل درآوردن راههای دستیابی به آن است و دیری نخواهد پایید که توده‌های مردم

به آنچنان آگاهی خواهند رسید، که برای رویارویی مستقیم با دشمن اصلی آماده شوند. این همان چیزی است که استعمارگران از آن می‌هراسند. و به دنبال کنار رفتن ماسک فریب و نیرنگی که بر چهره خائنان و مزدوران داخلی و نادانها و دورویان قرار داشت — با توسل به زور سعی دارند مانع از تحقق آن گردند.

برای مثال، یک شهروند فلسطینی، دیگر بخوبی درک می‌کند که نه به خاطر حرص و آز یهودی تنگ‌نظر مزدوری که رؤیای داشتن باغ مرکبات در سرزمین موعود را دارد و نه به هر علت دیگری، از جمله فرار از ظلمی که نازیها، بر یهودیان روا داشتند (البته با تماسی اغراقهایی که در این زمینه شده است)، — و اینکه پناه به جایی ببرند که مردمش را می‌کشند و دریدر می‌سازند تا برای «فراریان از ظلم» منطقه‌ای تهیه شود — بلکه به آن دلیل که کشورش بر سر راه چنان ثروتهایی قرار گرفته و کسی نبوده تا از تجاوز دون‌صفتان طمع‌کار در امانشان دارد، از خانه و کاشانه‌اش آواره گشته و خاک کشورش غصب شده و انسانیتش مورد تجاوز قرار گرفته است.

وعدۀ بالفور، با رسیدن بوی نفت منطقه به مشاسها همزمان بود — که چرچیل طبق تعبیری که در یادداشتهاش دارد، «در آن شناکنان به پیروزی رسید» — تقدیم سرزمین و تماسی باغات فلسطین غصب شده، به یهودیان مزدور در واقع تنها دست‌سریزادی است که استعمارگران به پاداش حراست از راههای منتهی به ثروتهای نفتی و غیره داده‌اند، تا مانع از آن شوند که امت ما، وحدت یافته و با یک انقلاب، ثروت خود را از چنگ آنان بیرون آورد و در امان نگاه دارد.

همچنین مردم ما در همه جا، درک می‌کنند که خونهای جوانان و مردانی که بر اثر تجاوزات مستمر صهیونیستها ریخته می‌شود، و کشتار و شکنجه‌ای که آزاد مردانش توسط مزدوران استعمارگران می‌بینند، تنها برای این است که وطن بزرگ (عربی) ما همچنان جزئی از نظام امپریالیسم جهانی به سرکردگی ایالت متحد امریکا باقی نماند و این است که پیش از هر چیز به دلیل داشتن ثروتهای نفتی — ثروتهایی که باکمال تأسف و به دلیل همین وابستگی در راه فراهم آوردن توان و قدرت توده مردم ستم کشیده ما بکار نمی‌رود — تماسی هستی آن، وابسته به آن است.

در آخرین روزهای سال ۱۹۸۰ امریکای پلید، تصریح کرده است که کار فراهم آوردن نیروی دخالت تجاوزگرانه در خلیج — به نام «نیروی واکنش سریع» — پایان گرفته و برای انجام مأسوریت، در هر لحظه‌ای که بخواهیم، آماده است. ولی ما که هدف این نیروی تجاوزگر هستیم، چه می‌کنیم؟

به دنبال این برنامه کنفرانس سران کشورهای اسلامی، در طائف تشکیل شد و یک سلسله تصمیماتی گرفت. بدون شک وحدت کلمه مسلمانان و یکی شدن آنان در مبارزه علیه اسرائیل و صهیونیسم امری است بسیار پسندیده که فایده‌اش نیز هم از نظر مادی و هم معنوی به خودشان بازمی‌گردد. و ما امیدواریم که پرچم استهای اسلامی در مبارزه بزرگی که بشریت علیه استعمارگرانی که ملت‌ها را به زیر یوغ خود برده‌اند، یکی شود و قدرتمندترین و پراهن‌تازترین پرچمها باشد.

ولی نغمه پرتینینی که در آن کنفرانس و پس از آن بگوش می‌رسید نغمه «ضرورت تلاش در این جهت که ایالات متحد امریکا حقوق ما را بپذیرد» بود.

این، نغمه‌ای شگفت‌انگیز است، چه، ما معتقدیم امکان ندارد میان شرکت‌کنندگان در آن کنفرانس کسانی باشند که کاملاً درک نکنند، استعمارگران یانکی آنقدر ساده نیستند که لازم باشد کسی آنها را در مورد حد و سرز حقوق خود و دیگران ارشاد کند. به‌عنوان مثال آنها خیلی خوب حقوق ما را «درک می‌کنند» و هنگامی که با تجاوز خود آن را زیر پا می‌گذارند؛ کاملاً و با وضوح تمام، حدودش را درسی‌یابند.

امریکاییها «طرف» اسرائیل را نگرفته‌اند بلکه آنها خود به‌وجودش آورده‌اند و علت ایجاد آن در منطقه ما شده‌اند و این کشور از پیش‌تازان مجریان هدفهای استعماری آنها است. آنها دشمن اصلی هستند که در تلاش برای براندازی رژیم اسرائیل، باید آنان را از صحنه روزگار و در منطقه از میان برد. آنها نسبت به ما و پایگاهی که خود صاحب آن هستند طرف سومی، نیستند. از طرفی چنین گمانهایی نسبت به طبیعت نظام امریکا همواره به‌قیمت سرزمین، انسانها و ثروت‌های سرشار ما تمام شده است. کنفرانس یادشده می‌بایست بیانگر صادق رأی ملت‌های مسلمان نسبت به استعمارگران امریکایی باشد. برای مثال به بررسی تجاوزات همه‌جانبه و آشکار امریکا علیه جهان اسلام و بویژه آنچه در ماسک اسرائیلی پنهان است و مکمل آن «نیروهای واکنش سریع» بپردازد و آنگاه یک استراتژی برای مقابله با آن اتخاذ کنند، آن هم با استفاده از همه اسکانات اقتصادی، سیاسی و حتی در صورت نیاز، نظامی خود که در اختیار دارند.

ما مطمئنیم اگر چنین کاری صورت گیرد امریکاییها اندیشه دخالت مستقیم و روبرو با جهان اسلام را از سر بیرون خواهند کرد. ولی نباید چنین توقعی را از شرکت‌کنندگان در کنفرانس داشت، چه، در آن رهبرانی وجود دارند که خود زمینه‌ساز و کارپرداز مقدمات «دخالت نیروهای واکنش سریع» بوده‌اند. و نیز در میان آنان کسانی یافت می‌شوند که از امریکاییها می‌خواهند تا بر دخالت خود

در منطقهٔ خلیج بیفزایند! «افزایش دخالت‌های امریکا، آیا چیزی جز اشغال کشورها و چاه‌های نفت آنها و همسایگان‌شان است؟!... بر دست‌اندرکاران مسائل نفتی اعراب است که برای همیشه درک کنند که نیرنگ و فریب طبع استثمار است و این استعمار تمام این تشکیلات تجاوزگرانه عظیم را در اقیانوس هند برای این برپا می‌کند؛ که در واقع علناً نسبت به رژیم‌های آنان بی‌احترامی کرده و نشان دهد که کمترین اعتقادی به آنها ندارد. آنها هرچند سخن از نفی دخالت ابرقدرتها در مسائل منطقه‌اشان به‌زبان آورند، قادر به تغییر مقاصد شوم آن نیستند. مقاصد استثمار کاملاً روشن است و در اعمال سلطه و سیطرهٔ بیشتر بر مناطق نفتی به‌گونه‌ای که هر آزادی عملی حتی در چارچوب نظام کنونی انحصارگر جهانی، از صاحبان اصلی آن سلب شود، خلاصه می‌گردد. ولی این ادعا که این تشکیلات تجاوزگری به‌دنبال دخالت شوروی در افغانستان برای رویارویی با آنها ایجاد شده، ادعای دروغین است، چه، این کشور کوچک در برابر قدرت نیروی نظامی که شوروی از آن برخوردار است مانعی ایجاد نمی‌کند و لذا از لحاظ استراتژیک، چه وارد خاک آن شود و چه نشود، در آن حضور دارد. ایالات متحد امریکا از آنجا که نسبت به پیش‌دستی در اشغال کشورهای افغانستان و ایران در صورت درگیر شدن با اتحاد شوروی ناامید است، افغانستان و بخش شرق ایران را به یک مد هسته‌ای تبدیل کرده است.^۲

از سوی دیگر اتحاد شوروی همچون دیگر کشورهای بزرگ در اقیانوس هند حضور داشت و در این منطقه با کشورهای دوست بوده و هست که از افغانستان نسبت به خلیج [فارس] بسیار نزدیک‌ترند، با این وجود در آن وقت امریکا در اندیشه تهیهٔ چنان نیروهایی که امروزه تهیه می‌کند، نبود. .. دلیل چنین کاری این است که، نظام این کشور در خلیج [فارس] دچار مشکل بزرگی شد. هنگامی که نظام شاه برقرار بود ایران یک پایگاه ایتمال بشمار می‌آمد که از یکسو بر خلیج فارس و از سوی دیگر بر اتحاد شوروی، مشرف بود و در آن نیروی کافی برای سرکوب، دخالت، خرابکاری و جاسوسی انباشته شده بود و پس از سرنگونی نظام شاه نتوانست جایگزینی برای آن بیابد و به دلیل اهمیت

۱. «مانع سعید عتیبه»، وزیر نفت دولت امارات متحدهٔ عربی روزنامهٔ الحفیر

۱۹۸۱/۲/۶

۲. در اینجا بیشتر به نفاق امپریالیست‌های امریکایی پی می‌بریم چنانکه در همان هنگامی که نسبت به استقلال افغانستان به اصلاح، همدردی نشان می‌دهند برای نابودسازی مردم کشوری که حتی اسب و استر هم ندارند، در یک جنگ هسته‌ای که چه بسا خود آن را شعله‌ور سازند، نقشه می‌کشند.

فوق‌العاده این منطقه برای نظام انحصاری جهانی^۱ چیزی بهتر از این نیافت که نیروهای این کشور خود و مستقیماً سازماندهی تشکیلات دخالت‌های تجاوزگرانه را بعهده گیرند. ولی در مورد اشغال چاههای نفت، مسئله‌ای است که همیشه و از آن هنگام که قدرت نفت منطقه خلیج به‌ویژه در بحران جهانی نفتی که به دنبال جنگ چهارم اعراب و اسرائیل (۱۹۷۳) نمایان شد، همواره مطرح بوده است، از این قبیل تجاوزها نیز به نفع استعمارگران در این منطقه صورت گرفته است، منظور دخالت نیروهای شاه در ظفار برای سرکوب جنبش ملی و نیز اشغال جزایر سه‌گانه تمب کوچک و بزرگ و ابوموسی از سوی این نیروهاست.

اکنون به سخنان «الکساندر کراسنوف»، سردبیر بخش خاورمیانه و خاور دور و افریقای شوروی در خبرگزاری نووستی توجه می‌کنیم، برای این کارشناس بهتر آن بود — از جنبه تبلیغاتی — تنها به خطری که از سوی این نیروی روبه‌رشد و تجاوزگر امریکایی در اقیانوس هند برای کشورش دربردارد اشاره کند و هدف دیگر را که همانا نفت خلیج فارس است، نادیده بگیرد یا از اهمیت آن بکاهد، ولی او بعنوان یک انسان شرافتمند و پیشرو واقعیتها را ملاحظه قرار داده می‌گوید:^۲ آنچه از نیروی مسلح امریکا در منطقه خلیج سازماندهی می‌شوند، در هیچ یک از ادوار صلح سابقه، نداشته است، امروزه بیش از شش ناو جنگی از سوی امریکا و همپیمانان این کشور [به این منطقه] گسیل شده‌اند. این گونه تجمع نیروهای جنگی فی‌نفسه متضمن خطری جدی نسبت به پیچیده‌تر شدن اوضاع در این منطقه است — که بدون آنها نیز انفجارآمیز است — ولی به نظر ما این تنها یک مرحله از مراحل تحقق یافتنی در برنامه‌های استراتژیک امریکادر خاورمیانه است. هدف از این برنامه‌ها کاملاً روشن بوده و مسلماً تحقق بخشیدن به تسلط ایالات متحد بر منافع نفتی منطقه با تمامی وسایل است. این هدف که از اواخر دههٔ چهل طرح‌ریزی شده، همچنان تمامی فعالیت‌های دستگاه رهبری امریکا در منطقه خلیج [فارس] را تحت الشعاع قرار داده است و در پی تضمین «منافع حیاتی امریکا» است و به عبارت دقیقتر متضمن امتیازهای انحصارهای نفتی ایالات متحد، در به‌غارت بردن ثروت‌های نفتی اعراب است.

و در همان هنگام که اقدامات و فعالیت‌های فشرده‌ای برای بازسازی و به-

-
۱. اگر چه تلاش‌های امریکا برای بهره‌برداری از اوضاع افغانستان به سود خود محکوم است، در عین حال دخالت شوروی در افغانستان بوسیلهٔ حکومت‌های دست‌نشانده در آنجا را نیز نمی‌توان بهیچوجه توجیه کرد.
 ۲. النهارالعرابی والدولی، هفتهٔ دوم، دسامبر ۱۹۸۱، ص ۳۰.

سازی پایگاههای نظامی در مصر و عمان و سومالی صورت می‌گیرد، اقدام به ایجاد «نیروهای واکنش سریع» در ایالات متحد آمریکا شده است. کمترین تردیدی نداریم که این گونه اقدامات بیش از هر چیز علیه کشورهای خلیج نشانه گرفته شده‌اند، جالب اینکه مسئولان آمریکایی نیز این موضوع را کتمان نمی‌سازند، از جمله سخنان یکی از اعضای کمیته مسائل نیروهای مسلح مجلس سنا را در نظر می‌گیریم که گفته است: «با توجه به وابستگی ایالات متحد آمریکا به نفت بیگانه، چه بسا در وضعی قرار گیریم که ناگزیر به کاربرد نیروی مسلح برای تضمین رسیدن به این نفت شویم»، چنانکه ملاحظه می‌فرمائید این سخن خیلی روشن است». (پایان سخنان کراسنوف).

با توجه به سخنان آشکار فوق و مطابق آن، خود اعتراف می‌کنند، نفتی که می‌خواهند به زور آن را بدست آورند، بیگانه است و آمریکا صاحبش نیست و بنابراین— با این همه نیرویی که اکنون در منطقه فراهم می‌شود— در برابر نمایش بردامنه‌داری از عملیات گوناگون تجاوزگرانه‌ای که زورمدان بکار می‌برند— از جمله تهدید به زور— قرار خواهیم گرفت. سرمایه‌داری که سردمداران آن منافقانه دم از دفاع از حق مالکیت خصوصی می‌زنند ولی هم در جامعه خود و هم در جامعه انسانی از همه کمتر به این حق پایبند بوده و به آن احترام می‌گذارند. این چنین نظامی به‌بهترین وجه به قانون جنگل، پایبند است و تنها به «مالکیت» غاصبانه، فریبکارانه و ستمی به زور، اعتقاد دارد...

۱- خاورمیانه در سلطه شبکه استعمار

بینش تجاوزگری ایالات متحد آمریکا در هر منطقه از جهان شکل مناسب با شرایط آن، به خود می‌گیرد، برای مثال سیاست آن در خاورمیانه عربی بر سه پایه زیرین استوار است:

الف- در ضمن بحث اساسی خود اشاره داشتیم که ایالات متحد آمریکا به نفت خاورمیانه عربی بیش از آنکه به عنوان ملک صاحبان اصلی آن - توده‌های عرب- بنگرد همچون «دارایی» صنایع سرمایه‌داری انحصاری نگاه می‌کند. در منشور آتلانتیک که متن کامل آن را در نخستین ضمیمه، مرور کردیم بدین مطلب اشاره شده است. همچنان که قدرتهای انحصاری جهانی در هر مناسبتی اظهار داشته‌اند که معتقدند مواد اولیه، میراث مشترک بشریت، یعنی در واقع میراث انحصارگرانی است که به کمک وسایل پیشرفته قادر به بهره برداری از آنها هستند. و به انحاء مختلف، از جمله تجاوز نظامی، مانع از دستیابی صاحبان آنها به این ابزارها می‌شوند.

توجه کردیم که از جنگ جهانی دوم به این طرف هر کدام از رؤسای جمهوری که به کاخ سفید راه یافتند خیلی صریح اظهار داشته‌اند که کشورشان در نفت خلیج [فارس] «دارای منافع حیاتی» است.

ب- مجموعه واپس گرایان، فرصت طلبها، نیرنگ بازان و مزدوران و تماسی نیروهایی که در کشورهای خاورمیانه عربی، منافعشان در تحکیم پیوند با شبکه سرمایه‌داری جهانی انحصاری است، در خط مقدم حمایت از این وابستگی و پیوند قرار داشته و از فروپاشی این پیوند، از طریق انقلاباتی که است عربی آبستن آنهاست، لطمه می‌بینند و نیز مانع از آن می‌شوند که از طریق تناقضات درونی اش

و یا حملات مداومی که از سوی نیروهای ملی علیه آن صورت می‌گیرد، ضربه دیده و ستلاشی شود.

استعمار نوین - همچنان که می‌دانیم - براساس پیوندهایی که این شبکه میان اقتصاد کشور قربانی با اقتصاد استعمارگرانی که ثروتها و منابع حیاتی آن کشورها را به غارت می‌برند، استوار است و نیز دارای پایگاهها و موفقیت‌های استراتژیکی است که از آنها علیه هر آنچه منافع تجاوزگرانه‌اش را تهدید کند، بهره می‌جوید.

«هارولد ساندروز»، معاون وزیر خارجهٔ آمریکا در برابر مجلس نمایندگان کشورش در اظهاراتی که بدان اشاره شد، می‌گوید: «تاریخ روابط ایالات متحد و عربستان سعودی و همسایگانش در خلیج، متضمن انتقال تکنولوژی آمریکایی به این کشورهاست (عجیب است که این تکنولوژی آمریکایی عاجز از ساخت یک سوزن در این کشورهایی است که با این وجود مردشان (قادر) به استفاده از اتومبیل‌های مجلل ساخت صنایع آمریکا هستند... مؤلف) ما از طریق کانال‌های دولتی و نیز بخش خصوصی، همچنان به ایفای نقش مهمی در فراهم آوردن انتقال تکنولوژی آمریکا به این کشورها، ادامه می‌دهیم.

فعالیت‌های بازرگانی ما در این منطقه، بحال اقتصاد ما مفید واقع شده و همچنان رو به پیشرفت است تا به ایجاد پیوندهای مستحکمی به سود منافع مشترک اقتصادی، بینجامد و روابط کلی با کشورهای این منطقه استراتژیک و حیاتی را تقویت بخشد، و بر ماست که به عنوان دولت و ملت این مفهوم اساسی در پیوندهای خود با منطقه را پی گیریم».

آیا می‌توان در وصف شبکهٔ سرمایه‌داری انحصاری رساتر از این سخن گفت؟ ... شبکه‌ای که چنان شکار بزرگی از ثروتها و منافع متعلق به مستمیدگان جهان سوم را در خود گرفته و بدون اجازه این کشورها در مجلس نمایندگان «پایتخت امپریالیسم» مسائل داخلی آنان را مورد بحث قرار می‌دهد. درست همان گونه که در مجلس نمایندگان روم مسائل مربوط به امپراتوری، مورد بحث قرار می‌گرفت! ...

ج - پیش از این طی سخنانی که نیکسون داشت، ملاحظه کردیم که سایر امپریالیستها در اروپا و ژاپن، بخش اعظم انرژی مصرفی کارخانه‌ها و وسایل نقلیه‌ای که نفت بعنوان مواد اولیهٔ صنایع آن، بکار رود، از خاورمیانه وارد می‌کنند. بنابراین، توجه آنان به منطقه - با توجه به میزان نیاز آنها و صرف نظر از امکانات تجاوزگری که دارند - اگر نگوییم بیش از آمریکا، حداقل به اندازه آن هست.

ولی با این وجود می‌بینیم که آنان به دلایل زیر، در درگیریهای نفتی فعلی ملازم با امریکا حرکت نمی‌کنند:

۱. امریکا قدرتمندترین استعمارگران از نقطه نظر مادی است و هم او زمامدار آنان در نظام سرمایه‌داری انحصاری جهانی است.

۲. بیم ایشان از اینکه امریکا به تنهایی تسلط مطلق بر خلیج [فارس] را بدست آورد و از آنجا از همین زمینه اندکی که دارند — در مورد تحرک در بازارهای جهانی نفت — محروم شوند؛ این چیزی است که آنان را به تبعیت بیشتر از این «شریک آرزند» سوق می‌دهد.

۳. تمایلی که نسبت به هماهنگی با امریکا در عملیات خلیج، دارند تا مانع از اقدامات تک‌روانه او که، به دلیل ویرانی حوزه‌های نفتی یا با مسدود ساختن راههای جریان آن به سوی آنها، نفتشان قطع گردد.

مأموریت‌هایی که به نیروی دریایی امریکا در اقیانوس هند واگذار شده، طبق آنچه که از گزارش هیئت کنگره امریکا درباره این نیرو آمده عبارتند:

— حضور در آبهای خلیج فارس و گشودن راههای آن به هنگام نیاز. (چه بسا ضرورت انحصاراتی حکم به مسدود ساختن آن کند. . . مؤلف)؛

— حفظ برتری دریایی و هوایی در منطقه؛

— مین‌گذاری تنگه هرمز و ایجاد محدودیت‌هایی نسبت به بنادر معینی در منطقه (تنگه هرمز تنها راه ورودی خلیج به اقیانوس است و طبیعی است که مین‌گذاری آن منجر به بستن آن خواهد شد. مؤلف).

علی‌رغم اینکه دو کشور بزرگ اروپایی یعنی انگلیس و فرانسه، در انباشتن نیروی عظیم دریایی در برابر تنگه هرمز شرکت کرده‌اند می‌بینیم که اروپاییها از دخالت مسلحانه در خلیج [فارس] می‌هراسند و همواره در جهت مخالفت با آن و عدم تحققش، فعالیت می‌کنند، در حالی که امریکا همچنان مشغول وسعت بخشیدن به «نیروهای واکنش سریع» است.

در مقاله‌ای از دبیر «اشپیگل» که پیش از این بدان اشاره کردیم می‌خوانیم: «... اروپاییها عدم موافقت و همراهی کامل خویش از اندیشه «نیروی واکنش سریع» را اظهار داشته‌اند. «هارولد براون» وزیر دفاع امریکا دو هفته پیش و حتی پیش از بازدید اخیر «ژیس کاردستن»، رئیس جمهوری [سابق] فرانسه از آلمان غربی و در واقع در همان هنگامی که عازم پاریس بود تا برنامه‌های خود را با فرانسویان در میان گذارد، از این موضوع باخبر شد. «براون» در جریان

این سفر بی توجهی و عدم علاقه به برنامه‌های امریکایی را لمس کرد...». مردم بحرانی را که میان امریکا و هریک از کشورهای فرانسه و آلمان غربی بوجود آمد، و نیز بازدید صدراعظم سابق آلمان «هلموت اشمیت» به امریکا و اظهارات مخالفت‌آمیز وی با برنامه‌های امریکایی یساده شده را بخوبی بیاده دارند.

۴. اروپاییها و ژاپنیها از آن بیم دارند که دخالت نظامی امریکا در خلیج [فارس] منجر به برخورد با اتحاد شوروی شده و از آنجا درگیر جنگ موشکی - هسته‌ای جهانی گردند و کشورشان طعمه آن شود.

ولی ایالات متحد امریکا از همپیمانان خویش می‌خواهد که در امر دخالت تجاوزگرانه اش به خلیج، یاری اش کنند. به عنوان مثال کارتر از اروپاییها خواست که «بخش بیشتری از مسئولیت «ناتو» را برعهده گیرند تا برخی نیروهای ایالات متحد امریکا آزاد شوند و بتوان آنها را به سمت خلیج [فارس] روانه ساخت...». مستعمره‌های سنتی که در گذشته برای استعمارگران قدیمی - با حمایت نیروی خویش - جایی برای مزدوری شهروندان خویش و نیروی کاری به منظور غارت ثروتها و ارزشهای کشورهای مستعمره و نیز نیروی ویرانگری که بتواند بنیادهای جامعه را برکند، فراهم آورده بود، در استعمارنوین بوسیله همان مهاجران بیگانه تبدیل به دولتی شده که به عنوان وابسته نیروهای نظام واحد امپریالیستی جهانی به سرکردگی ایالات متحد امریکا آن هم نه تنها در آن مستعمره بلکه در تمام منطقه گردید. به گونه‌ای که ژاندارمی منطقه در آنجا را به نفع نظام یاده شده برعهده گرفته است. این تحول به موازات تحول مستعمره‌های قدیمی و شبه مستعمرات به کشورهای تشکیل دهنده «جهان سوم» که اینک موضوع غارت و چپاول و ستم استعمارگران سرمایه‌داری انحصاری هستند، صورت گرفته است. دو کشور نژادپرست، اسرائیل و آفریقای جنوبی، نمونه‌ای بارز برای وابستگی نیروی امپریالیستی به دو منطقه نفت خلیج [فارس] و طلا و الماس و مس اورانیوم جنوب آفریقا و رودزیا و کنگو هستند. استعمار، اسرائیل را پیاداشت تا در کنار نظام شاه - و البته پیش از سقوط شاه و پس از عقب نشینی بریتانیا از شرق کانال سوئز در سال ۱۹۷۱ - دوسوی نیروی بازدارنده هر حرکت رهابی بخش را تشکیل می‌دادند، که ممکن بود در منطقه خلیج یا مناطق نزدیک به آن بر سر راه نفت و

۱. از سلسله مقالاتی که مشترکاً بوسیله «استیفن اشتراسر»، «کیم ویلسون»، «فرید کولان»، «داوید مارتن»، «ولیم اشمیت» و «مارتن کارندوف» تهیه شده است (به نقل از الرأی العام، از تاریخ ۱۹۸۰/۷/۱۶ به بعد).

در مجاورت کشورهای خلیج، ایجاد شود. نظام شاه، نگهبانی، از چاههای نفت خلیج را بعهده داشت تا مبدا تحولی پدید آید و اسر بهره‌برداری انحصارهای نفتی جهان از آن راتهید کند و نیز برای دخالت در جهت سرکوب هرا انقلاب رها بیبخش بکار گرفته می‌شد، چنانکه سی دانیم برای یاری به حکومت ارتجاعی عمان در آن دخالت کرد و نیز سه جزیره عربی تمب کوچک و بزرگ و جزیره ابوسی را که مشرف بر تنگه هرمز هستند، اشغال کرد. اما اساس تشکیل اسرائیل از آن هنگام که جرثومه تجاوزگر و غاصبش بوجود آمد، برای آن بود که حرکتهای رها بیبخش در کشورهای خاور عربی را که جمعیت بیشتری داشته و از نظر اجتماعی و نظامی پیشرفته‌تر بودند، مانند مصر، سوریه، لبنان و اردن را سرکوب سازد و سدی فراهم آورد تا این کشورها را از دیگر کشورهای نفتی جدا کند و با تجاوزهای مستمر و روزانه خود از توجه به مسائلی که در آن سوی محدوده تنگ کشورهای خود وجود دارد، منعشان سازد. اگر به همه این مسائل، فعالیتهای خرابکارانه استعمارگران و نیز همکاری و روی خوش نشان دادن ارتجاع و هماهنگی جهل و فرصت‌طلبی با این فعالیتها را در تمامی خاورمیانه عربی بیفزاییم و آنگاه به رشید سرطانی منافع تنگ نظرانه فردی در هر یک از این کشورها نظری بیفکنیم می‌توانیم بسادگی دلایل ایجاد تمامی سدهایی را که میان توده‌های مردم این کشور واقع شده و مانع از آن گردیده که راه خود را در رهایی و آزادی کامل یکی سازند، دریافت. از طرف دیگر اسرائیل فلسطین را اشغال ساخت تا غرب کشورهای عربی را از شرق آن جدا سازد و نیز همانطور که سی دانیم کمک کند تا علیه هرگونه وحدتی (جزئی یا کلی) در این منطقه، اقدام شود.

وظایفی که نظام سرمایه‌داری انحصاری جهانی برای اسرائیل در نظر گرفته با از هم پاشیدگی نظام شاه، تغییر نکرده‌اند و همه رهبران آن علاقه‌مندند که امپریالیسم در منطقه خلیج نقشی به آنان واگذارد تا در منطقه فوق نیز جای پاییی برای تسهیل غارت و شرکت در چپاول ثروت‌های هنگفت آن بازکنند، برخی از رهبران این کشور صریحاً اعلام داشته‌اند که نیروی این کشور قادر است بسادگی به کویت یا حتی دورتر از آن، به دیگر مناطق خلیج برسند، ولی آنچه که اینک اسرائیل به‌عنوان یک اقدام عملی آن را پیشنهاد می‌کند آن است که، در پیمان امنیتی جدیدی که شامل اسرائیل، مصر و ایالات متحد امریکا می‌شود، شرکت جوید؛ و بصورت بخشی از نیروی ضربتی وسیعی درآید که حرکتهای رها بیبخش ملی را سرکوب سازند و نقش امریکا در این میان تنها کمک نظامی و اقتصادی و هماهنگی سیاسی باشد ولی نظام جهانی سرمایه‌داری انحصاری، علی‌رغم اینکه امریکا وارد مباحثات جدی با دو طرف دیگر (مصر و اسرائیل)

درباره توسعه «نیروهای واکنش سریع» شده است چنین تشخیص داده که اسرائیل بنا به دلایل زیر هنوز آمادگی آن را ندارد که بتواند این نقش را در خلیج فارس بعهده بگیرد:

۱. علی‌رغم اطمینانی که به ارتجاع و رژیمهای فرصت‌طلب عربی دارد و اعتقاد به اینکه اسرائیل وابسته ثابت امریکا در منطقه است و اینکه در مورد اسرائیل این خطر وجود ندارد که روزی مثلاً با— انقلاب ملی داخلی— نظام آن بگسلد، ولی به این نتیجه رسیدند، که همچنان نیازمند فعالیت عربهایی است که مصرانه خواهان ادامه ارتباط و وابستگی به شبکه جهانی امپریالیسم باشند و بنابراین علاقه‌مند است که آنان را برای خود حفظ کند و با دخالت مستقیم اسرائیل در مسائل خلیج، آبرویشان را نبرد.

۲. اسرائیل نباید نیروهای خود را در مساحت‌های وسیع از خاورعربی پراکنده سازد و وظایف و نقش آن تنها محدود به رویارویی در کشورهای عربی نزدیک به آن— که اشاره شد— باشد.

۳. لزوم حضور امریکا برای پرکردن جای خالی که پس از سقوط شاه در منطقه خلیج [فارس] پدید آمده است.

۴. دو مستعمره مستقیم دیگر یعنی آفریقای جنوبی و استرالیا، دو وابسته مهم برای نظام تجاوزپیشه امپریالیسم بر پهنه شرقی و غربی اقیانوس هند را تشکیل می‌دهند. ایالات متحد امریکا در اکتبر ۱۹۸۰ از استرالیا خواست که: «در کوششهای نظامی در محدوده منطقه خلیج، مشارکت کند».

۵. توده‌های مردم ما و پیشاپیش همه، مردم فلسطین که خاک‌وطنش را غصب کرده‌اند، در کنار توده‌های مردم ایران در خط اول مقاومت در برابر برنامه‌های غارتگرانه و تجاوزکارانه امریکا به منطقه ما قرار دارند که با اتحاد شوروی— دشمن دیگر برنامه‌های فوق— هم‌مرزند.

۶. تشکیلات جهانی نظامی‌گری که انحصارگران امریکایی بر آن فرمانروایی دارند از نیروهای این کشور و همیمانان و وابستگان آن در جهان همراه با کلیسه امکانات و پایگاهها و تمامیت صنعت و اقتصادی که پشتوانه آن است، تشکل یافته است. این تشکیلات که همواره در حال تکامل و توسعه است در میدان سابقه و رویارویی با تشکیلات دیگری می‌باشد که در اردوگاه سوسیالیسم برقرار است. بنابراین اینکه بگوئیم، «نیروی واکنش سریعی» که اخیراً ایجاد شده است، به منظور رویارویی با اتحاد شوروی است دروغی است که

ساده لوحان نیز دیگر فریبش را نمی‌خورند.

امپریالیستها، خود بهتر از هر کس می‌دانند که نمی‌توانند با چند لشکر به‌صاف اردوی نامبرده بروند و ناگزیر باید با تمامی تشکیلات نظامی و همه وابستگیانی که دارند وارد معرکه شوند. حتی اینکه می‌گوییم اخیراً ایجاد شده به‌مفهوم آن نیست که پیش از این وجود نداشته است، بلکه تنها بدین معنی است که در نظر گرفته شده است، چه، همان‌گونه که گفتیم، تشکیلات نظامی امریکا همواره وجود داشته است و هر لحظه — هر چند با جزئی تأخیر — قادر بوده که بخشی از نیروهای خود را برای انجام مأموریت فوق‌العاده مهیا سازد.

ژنرال «ویکتور کرولاک» فرمانده سابق تفنگداران دریایی در اقیانوس آرام می‌گوید: «هنگامی که ما از «نیروهای واکنش سریع» سخن می‌گوییم در واقع مطلقاً دربارهٔ نیرویی که باید پدید آیند صحبت نمی‌کنیم، بلکه صحبت از یک حالت عقلی و روانی است که باید در رهبری نظامی و سیاسی پدید آید چرا که ایالات متحد نیازمند آن نیست که نیروهای واکنش سریع را از نو ایجاد کند و چنین نیروهایی از مدتها پیش وجود دارند، آنچه ما نیازمند آنیم وجود اراده و توان تصمیم‌گیری و ترتیب دوبارهٔ اولویت‌های استراتژیک بر پایه‌های نوینی است...».

استعمار نوین به‌جای ارتش‌های اشغالگری که استعمار کهن به‌مستمره‌ها گسیل می‌داشت بر شبکهٔ انحصاری خود که بر تمامی جهان سرمایه‌داری، اعم از پیشرفته و عقب‌مانده، گسترده و ضامن بقای آن در جهان سوم، نیروهایی که مرتجع و فرصت‌طلب و نیرنگ‌باز و جاهلند تکیه دارد. دستگاه اطلاعاتی آن نیز به‌همراه ابزارهای مختلف فشار سیاسی، اقتصادی و نظامی — یعنی نظام امپریالیستی آن — که در جهان گسترده است، به‌این قدرتهای محلی سرسپرده کمک می‌کند تا شبکهٔ مذکور را مصون نگاه دارند و با توطئه و تهدید و گاهی دخالت مستقیم — همانطور که در ویتنام و کره اتفاق افتاد — هر مشکل پیش آمده را حل سازند. معمولاً امپریالیست‌های امریکایی در بحرانهایی که با آنها روبرو بوده‌اند وقت کافی برای جبران زیانهای وارده یا وفق دادن خود با آن داشته‌اند. ولی لرزای که با سقوط شاه در منطقهٔ خلیج بوقوع پیوست آنان را غافلگیر کرد و شگفت‌زده‌اشان ساخت و تهدیدشان کرد که سقوط امپراتوری جهانی نفت و از آنجا سست‌شدن بنیاد نظام جهانی آنان و پایان محتوم آن نزدیک است. برای همین است که انحصارگران امریکایی با شتاب هر چه بیشتر دست به‌ایجاد این

نیروهای تجاوزگر در خلیج زدند، تا مانع از آن شوند که کار به جایی برسد که تحولاتی مانند ایران بوقوع بپیوندد. البته این بدان مفهوم نیست که امریکاییها تا پیش از سقوط نظام شاه در اندیشه این کار نبوده‌اند، چه، از آغاز ایجاد اوپک صحبت‌هایی در این سو و آن سوی کشورهای استعماری به گوش می‌رسید، که حاکی از دست گذاشتن آنها بر منطقه خلیج بود، این صحبتها با «تجربه» قطع نفت براروپا در ۱۹۷۳ اوج گرفت و تبدیل به فریاد اشغال چاههای نفت به طرق نظامی شد. اما استعمارگران، بویژه امریکا نظام شاه را ضامن خوبی برای حفظ ارتباط آن چاهها به شبکه انحصارهای جهانی می‌دانستند. لذا ایجاد نیروی نامبرده تا پس از فروپاشی نظام شاه به تعویق افتاد. «اندیشه «نیروی واکنش سریع» از اوت ۱۹۷۷ ذهن حکومت را به خود مشغول داشت، هنگامی که کارتر، طی فرمان ریاست‌جمهوری، شماره ۱۸ امریه تشکیل نیرویی داد که بتوان بدون اینکه به ترکیب نیروهای امریکا در پهنه‌های سنتی اروپا و آسیا دست بخورد، برای یک جنگ برق‌آسا آن را بکار گیرد. ولی این فرمان به اجرا در نیامد تا اینکه انقلاب ایران، تکیه‌گاه اصلی نفوذ امریکا، در منطقه نفت‌خیز را متزلزل ساخت»^۱.

جریان تشکیل «نیروی واکنش سریع» نحوه بکارگیری و تجهیز آن به وسایل، بحث و تجربیات فراوانی را پشت‌سر گذاشت و بالاخره به یک تصمیم نهایی در این باره انجامید و قرار شد که در اواخر ۱۹۸۰ ساخت آن پایان گیرد. چه، برای مثال، رسیدن به خلیج از ایالات متحد— بسته به حجم نیروی مورد نظر و امکانات تهیه شده برای این عملیات— فاصله‌های زمانی زیر را می‌طلبد^۲:

— توان فعلی امریکا اجازه نمی‌دهد پیش از یک یا حداکثر دو گردان در فاصله ۶-۵ روز نقل و انتقال یابد، ژنرال «کیلی» فرمانده «نیروی واکنش سریع» می‌گوید که ایالات متحد امریکا تا پیش از ۱۹۸۵، توان نقل و انتقال هوایی نیروهای نامبرده به گونه‌ای مطلوب را بدست نخواهد آورد؛

— پنتاگون نیازمند سه هفته زمان برای پیاده کردن یک لشکر زرهی— با سیزده هزار پرسنل و سیصد خودروزرهی— در منطقه خلیج است مشروط بر اینکه تمامی هواپیماهای غیرنظامی که در دسترس فرماندهی امریکا در این عملیات است، بکار گرفته شوند؛

— برای قراردادن تمامی «نیروهای واکنش سریع» در خلیج، پنتاگون به شش ماه زمان نیاز دارد؛

۱. «ساخت بزرگ نظامی در خلیج»، الانبساط، ۱۲/۲۷/۱۹۸۰.

۲. همان مدرک.

— ارسال مهمات برای جنگنده‌ها همواره یک «کابوس» سوق‌الجیشی بوده است. برای مثال نیروی هوایی به پنج فروند هواپیمای حمل و نقل از نوع (C-141) و بیست و هشت فروند از نوع (C-5A) برای انتقال بیش از چهار میلیون پوند مهمات و تجهیزات و چهارصد و پنجاه نفر برای تقویت یک اسکادران از جنگنده‌ها متشکل از دوازده فروند هواپیمای (F-4) برای شرکت در سانورهایی که در پایان ۱۹۸۰ در مصر برگزار شد، نیاز پیدا کرد.

— پرزیدنت ریگان برای ساخت ناوگان هوایی جدیدی از هواپیمای نفتی (C-130x) به هفت میلیارد دلار نیاز داشت. این ناوگان برای انتقال نیرو به منطقه مورد نظر بکار می‌رفت. همچنین برای ساخت ده فروند کشتی جهت انتقال مهمات جنگی سنگین به منطقه عملیات نیازمند پنج میلیارد دلار بود.^۱

ایالات متحد قادر نیست نیروهای خود در پیمان آتلانتیک را فرا خواند تا از آنها در منطقه خلیج استفاده کند. آن نیروها ستون فقرات این پیمان را تشکیل می‌دهند و برای حفظ توان آن ناگزیر باید همه یا حداقل بخشی از آنها، باقی بمانند، و اروپاییها جای آنچه را که فراخوانده شده‌اند پر کنند و آن نیروها را روانه خلیج سازند.

پیش از این دیدیم که چگونه امریکا از همپیمانان خود خواست، میزان مشارکت خود در پیمان را افزایش دهند تا بخشی از نیروهای آن را برای هدف نامبرده، آزاد سازند.^۲

از سوی دیگر، معقول نیست که به یک نیروی نظامی، دو وظیفه، یکی در اروپا و دیگری در اقیانوس هند واگذار شود. برای این بود که ایالات متحد برای دخالت، روی نیروی ذخیره خود که هم اینک در خاکش مستقرند، حساب می‌کند.

در اینجا است که مشکلات مذکور، که نمی‌توان در حالت اضطراری آنها را حل کرد، متجلی می‌شوند، و برای این است که بالاخره — با توجه به اخبار و آگاهی‌هایی که داریم — می‌بینیم اعتقاد امریکاییها بر این قرار گرفت که نظر ژنرال «جان کولینز» را که اینک مدیریت بخش مطالعات نظامی در کنگره امریکا را

۱. اللوای، ۲۲/۸/۱۹۸۰.

۲. اروپاییها وجود نیروهای زمینی امریکا در میان ارتش پیمان آتلانتیک را ضروری می‌دانند تا اطمینان یابند که امریکا در صورت بروز جنگ، آنها را در برابر شوروی تنها نمی‌گذارد و رهایشان نمی‌کند.

بعهدہ دارد، پذیرفته گردد. چارچوب این نظر در موارد زیر خلاصه می‌شود:

— ضمن توجه به شرایط زیر، خاک ایالات متحد آمریکا، پایگاه اصلی

«نیروی واکنش سریع» باشد:

نخست، تغذیه پایگاههای نزدیک به خلیج [فارس] با هر آنچه که این نیروها از سلاح و ذخیره وسایل و دیگر نیازمندیها و ابزار، نیاز دارند. نخستین ناوکه حامل حدود بیست و یک هزار تن کمک تسلیحاتی و ذخیره‌ای همراه با دو نفتکش عظیم، حامل نفت و آب آشامیدنی و نیز سه فروند ناو حامل زره پوش، توپ و تانک و لودر و گریدر و دیگر ابزارهای سنگین جنگی بود، در نیمه‌های ۱۹۸۰ از ایالات متحد رهسپار جزیره «دیه‌گوگاریسیا» شد. افسر دریایی «هارولد گلسو» می‌گوید: «من در تمام عمرم از آن قبیل چیزها ندیده بودم، بر روی عرشه ناو رقم و یک تراکتور دیدم که بوی کادیلاک می‌داد!»^۲.

دوم، ایجاد نیروی دریایی ویژه اقیانوس هند.

سوم، فراهم آوردن ناوهای حمل و نقل لازم برای انتقال تیاژه‌های مختلف از پایگاههای ناسپرد به صحنه عملیات.

چهارم، وقتی احساس شود که بحران نزدیک است، واحد نظامی مناسبی از نیروهای تجاوزگر را با ناوها و هواپیماها از آمریکا به پایگاههای کشورهای دوست مانند اسرائیل، مصر و عمان و سومالی منتقل ساخت تا به انتظار دخالت، در آنجا حضور داشته باشند.

پنجم، وقتی بحران پدید آمد برخی از واحدهای موجود در کشور یا کشورهای نزدیک (دوست) اقدام به اشغال بخش یا بخشهایی از زمینهای خالی پهنه عملیات کنند تا این زمینها تبدیل به محل فرود موقت هواپیماهای نفربر و حامل مهمات و دیگر تجهیزات، شود؛ تئوری فوق آمریکا بر این اساس مبتنی است که زمینهای خالی مناسب برای فرود آمدن هواپیماها در صحرای جزیره العرب و ایران بوفور یافت می‌شوند.

ششم، دخالت همه جانبه و سراسری، از همان فرودگاههای ایجاد شده مذکور آغاز شده و از همان جا عملیات مداخله‌گرانه صورت می‌گیرد.

آزمایشهای فراوانی برای تحقق اندیشه دخالت [طی این آزمایشها]

۱. ژنرال «جان کولینز» نظر خود را در مبحثی که درباره بکار بردن نیروهای مسلح آمریکا برای تأمین نیازهای نفتی نوشته، بیان کرده است. این بحث در آرشو کتابخانه کنگره، بخش مسائل خارجی و دفاع ملی، نگهداری می‌شود.
۲. تأسیسات بزرگ نظامی در خلیج.

صورت گرفت، انواع مختلف عملیات و وسایل گوناگون تجربه شدند که از آن جمله چند نمونه را ذکر می‌کنیم:

مانور «پرچم سرخ»^۱

با اشغال یک بخش صحرائی دور افتاده در صحرای «نوادا» به فاصله حدود صدسایل شمال غرب «لاس وگاس»، آغاز شد. یک تیم ویژه کماندویی از نیروی دریایی از طریق یک فروند هواپیمای هرکولس (C-130) در بخش نامبرده فرود آمد و آن را احاطه کرد. آنگاه هواپیماهایی از همان نوع حامل مواد و وسایل لازم برای تأسیس یک فرودگاه موقت بدانجا رسیدند، عملیات ۲۴ ساعته پایان یافت و فرودگاه مذکور آماده پذیرایی هواپیماهای جنگی شد. این مانور با تجمع نیروهای مداخله‌گر و تهاجم به زمینهای فرضی از جمله یک ستون از تانکهای دشمن و فرودگاههای آن و... ادامه یافت.

مانور مشترك در مصر

هدف از آن مطالعه شرایط واقعی عملیات دخالت احتمالی، از نقطه نظرهای لجستیکی، فنی و تکنیکی بوده است. یک گردان به تعداد هزار و چهارصد سرباز از جمله هشتصد جنگجو و همراه ششصد عنصر اداری و هماهنگ کننده در طول شش روز و با بکار گرفتن یک چهارم از مجموع هواپیماهای (C-۱۴۱) یعنی شش فروند و یازده فروند هواپیمای (C-5, A) از هفتاد و چهار فروندی که پنتاگون در اختیار دارد منتقل شدند.

نیروی نامبرده بهیچ سلاح زرهی یا توپخانه سنگین مجهز نشد بلکه تنها به این بسنده شد که بایست و شش فروند هیلوکوپتر متوسط از نوع (کورسیو A-7) که نیروی هوایی اسکورتشان می‌کرد، حمایت شدند^۲.

همانطور که آشکار بود هدف از این مانورها، آزمایش امکانات کمکی مصر در اجرای بخش چهارم برنامه ژنرال «جان کولینز» با توجه به مدت زمان لازم برای رسیدن نیروهای امریکایی به مصر، بوده است.

۱. السفیر، ۱۹/۷/۱۹۸۰.

۲. نشریه استراتژیک الانباه، ۲۸/۱۲/۱۹۸۰.

مانور تفنگداران دریایی در عمان

در ۱۹ فوریه ۱۹۸۱ خبر پایان گرفتن این مانور منتشر شد. در این مانور عملیات فرود (زمین-دریایی) مورد آزمایش قرار گرفت. در تاریخ ۱۷/۷/۱۹۸۰ پنج ناو جنگی امریکایی از کانال سوئز گذشتند، این تعداد شامل یک ناو جابجایی زمین - دریایی، دو فروند ناوشکن و دونو جنگی بود. این ناوها حامل نوزده هزار و هشتصد تفنگدار دریایی و بیست فروند هلیکوپتر - برای تخلیه نفرات و محموله ناوها در ساحل دورافتاده و فاقد امکانات پهلوگیری و نیز تانکهای (M-60) و توپهای «هاوزر» از نوع ۱۰۰ میلیمتری و... بود.

عملیات نجات گروگانها

با اشغال یک فرودگاه دور افتاده در صحرای ایران آغاز شد و سپس همانطور که همه می دانید به شکست فاحشی انجامید.

استراتژی «خاور میانه‌ای» امریکا

آنچه از مفاهیم مورد اعتقاد امریکا در مورد خاورمیانه که قبلاً بدانها اشاره کردیم همان چیزهایی است که استراتژی ایالات متحده را در این منطقه مشخص می‌کند. استراتژی امریکا زائیده نحوه تفکر و اعتقاد امریکا نسبت به خاورمیانه است و در واقع دیدگاههای تفصیلی مربوط به نحوه دخالتهای گوناگون سیاسی - اقتصادی و نظامی امریکا در مسائل خلیج و کشورهای همجوار آن بر روی آن مفاهیم استوار شده است^۱ و وسایل مادی دخالت را فراهم می‌آورد و در جهت تمهید زمینه روانی و سیاسی دخالت و پذیرش و توجیه آن از سوی دوستان و همپیمانان و سکوت و بیطرفی از سوی دیگران، عمل می‌کند. این استراتژی پایبند قوانین عام و خاص نبرد است، مهمترین موضوعهایی مورد نزاع در منطقه ما عبارتند:

اول، منافع اقتصادی و درآس همه آنها منافع نفتی؛

دوم، وضع استراتژی نظام امپریالیسم جهانی به اعتبار اینکه این منطقه از یکسو در مجاورت اتحاد شوروی قرار گرفته و از سوی دیگر مشرف به جهان سوم - جهان ثروتها و ارزشها - و راههای آن است و از مهمترین مناطق استراتژیک در نظام نامبرده، شمرده می‌شود؛

سوم، محافظت از اسرائیل؛

چهارم، تضمین بقای ارتجاع و تماسی مؤسسات واپس‌گرا و دست‌نشانده استعمارگران در منطقه.

پراهمیت‌ترین قانونمندی عام نبرد در منطقه ما این است که، استراتژی جنگ متناقض با استراتژی سیاسی یا اقتصادی نیست و جنگ بنا به تعبیر «کلوزفتز» ادامه سیاست ولی به وسایل دیگری است. از قانون فوق نتایج زیر حاصل می‌شود:

الف— اسرائیل، وابسته نظام امپریالیسم جهانی است که بنیانگذار و سرکرده آن امریکا بوده و هست، دشمنی است که زمین ما را غصب کرده و جنگ تجاوزکارانه همیشگی را بر ما تحمیل نموده و هدف از آن نابودسازی بخشی از امت ما یعنی خلق فلسطین به عنوان یک هدف اساسی و از آنجا نیل به اهداف شناخته شده دیگر در خاک وطن ماست. بنابراین موضعگیریهای امریکا نسبت به این وابسته خود، هنگامی که آن را با تمامی ابزارها و امکانات مادی و معنوی قدرت، تجهیزش می‌سازد و در محافل بین‌المللی از آن دفاع می‌کند، بدون کمترین قید و شرط است^۱.

موضعگیریهای امریکا کاملاً با طبیعت پیوندهایش با اسرائیل هماهنگی دارند، امکان ندارد در حالی که امریکا با بازوی اسرائیلی خود، مارا مورد تجاوز قرار می‌دهد، سیاست این کشور— همانطور که برخی به ما نوید داده یا می‌دهند— طرفدار ما باشد.

ب— وقتی امریکا در بخشی از وطن ما دشمن نمی‌تواند در یک بخش دیگر این وطن، دوست و همپیمان باشد، به عنوان مثال در همان هنگام که نفت و پول خلیج را با چنگالهای نظام سرمایه‌داری انحصاری خویش که از طریق وابسته‌ای چون اسرائیل و نیروهایی که اخیراً در اقیانوس هند گرد آورده و... به غارت می‌برد و چپاول می‌کند، نمی‌تواند در این ادعا که در پی نجات خلیج از «کمونیسم بین‌الملل» است، صادق باشد. واقعیت این است که تمام تشکیلات تجاوزگرانه این کشور که در اسرائیل و نیروهای گردآورده وی و نیز یاران و مزدوران‌ش که در منطقه ما متمرکز است تنها برای ادامه آن غارت و چپاولی است که مشغول آن است. پیش از این گفتیم که این آرزوهای توده‌های مردم نسبت به پیشرفت— که تنها با قطع کامل پیوند از شبکه جهانی سرمایه‌داری انحصارگر حاصل می‌شود— است که امپریالیسم امریکا تحت عنوان «کمونیسم بین‌الملل» آن را سرکوب می‌کند.

۱. «هیگ» وزیر خارجهٔ ریگان— به دنبال توصیهٔ کنفرانس وزرای خارجه کشورهای غیر متعهد منعقد در دهلی نسبت به اخراج اسرائیل از سازمان ملل متحد — اظهار داشت که به اجرا در آوردن این توصیه، وجود این سازمان بین‌المللی را به مخاطره خواهد افکند و بدین ترتیب این سازمان را از سوی دولت متبوع خویش تهدید به ویرانی کرد.

بنظر می‌رسد کہ نبرد در منطقہ ما پیچیدہ است و بہ زمان و مکان دشمن و تجاوز امریکاییہا بستگی داشتہ و اشکال مختلفی بخود می‌گیرد.

در فلسطین و اطراف آن خصوصیت امریکا بہ شکل تجاوزہای دائمی اسرائیل علیہ مردم فلسطین و ملتہای عرب مجاور درآمدہ و در همان حال، این کشور تظاہر بہ بیطرفی می‌کند و وابستہ ہای خویش را — کہ نسبت بہ وابستگی خود با شبکہ جهانی استعمار اصرار دارند — بدان فراموشی خواند کہ در جہت «تفکیک میان او و وابستہ تجاوزگر اسرائیلی آن و از سوی دیگر، سکوت در برابر غارتگری و چپاولہای او در خلیج» عمل کنند. این روش بہ سرتجعہا کمک می‌کند، کہ در همان حال کہ از ارتباط با امریکا دست برنمی‌دارند تظاہر بہ دشمنی با اسرائیل کنند. ولی پس از سقوط شاہ [امریکا] آمادہ می‌شود تا مستقیماً دخالت کند و این دفعہ بہ جای آنکہ برچہرہ خود ماسک اسرائیلی بگذارد، جنبشہای ملی را ستہم بہ «کمونیسم بین الملل» می‌سازد، تا بتواند بیشمانہ سرکوبشان سازد.

مایک بار دیگر بہ دست اندرکاران نفتی می‌گوئیم: امریکاییہایی کہ حاضر شدند ملتی را بکشند و بہ وسیلہ عامل دست نشانده خود، اسرائیل، خلق فلسطین را — از فقیر و غنی، سرمایہ دار و کارگر و مالک و کشاورز — آوارہ سازند. اگر روزی (خدای ناخواستہ) توانش را بیابند کہ هدف خود را در تحقق بخشیدن بہ اشغال نظامی حوزہ های نفتی عملی سازند، ہرگز اجازہ بقا بہ مردم این سرزمینہا نخواهند داد در آن صورت حوزہ های نفتی را بہ «شیخ نشینہا» و ہر حوزہ ای را بہ یک «شیخ نشین» تبدیل می‌سازند و بہ جای اعراب کنونی، بیگانگان از امریکا، صہیونیستہا، کرہ ایہا، تایوانیہا و ملیتہای مختلف مآسورشان می‌سازند تا خود بہ تنہایی و بدون هیچ رقیب یا شریکی، از آنها بہرہ جویند، اما اینکہ بخواہیم، این ثروتہا و ارزشہا را برای خود نگہ داریم تنہا می‌توان بہ یاری تمامی تودہ های عربی آن ہم نہ تنہا در اطراف خلیج بلکہ در تمام وطن عربی، تحقق بخشید.

ویژگیہای تجاوزگری امریکا

ویژگی اساسی تجاوزہای امریکا همانی است کہ در ہر سرزمینی کہ استعمار جهانی از طریق نظام سرمایہ داری انحصاری آن را فراگرفته و از طریق شبکہ خود احاطہ اش کردہ، شاہدش ہستیم. این کشور ہموارہ در این تلاش است، تا بہ وسایل مختلف قربانیانش را از پیشرفت و نیل بہ اہداف ملیشان بازدارد؛ و بہ غارت و چپاول ثروتہا و ارزشہای آنها ادامہ دہد، در منطقہ ما تجاوزہای امریکا

تا جایی پیش می‌رود که این کشور مدعی داشتن منافع در نفت ماست و این وظیفه را بر دوش ما می‌نهد که رسیدن نفت را به کارخانه‌های جهان سرمایه‌داری تضمین کنیم؛ در غیر این صورت خود آماده است که «به‌زور سرنیزه» آن را از ما گرفته و خود اداره کند.

تجاوزگران در طول تاریخ ملل، همواره تجاوزهای خود را اگرچه به‌دروغ، با برخی دستاویزهای «خیال‌بافانه» توجیه می‌کردند. مثلاً دیده‌ایم که استثمارگران قدیمی فرانسوی، وحشیگری و تجاوزهای خود را با انگیزه «تمدن ساختن ما» می‌پوشانند. . . و نازیها مدعی بودند که چنانچه خود بعنوان «نژاد برتر» زمام جهان را بدست گیرند؛ جهان بسیار بهتری در انتظارمان خواهد بود. . . ولی «بیزنس‌من یانکی»، بشریت و روابط بین‌المللی آن را به چهارهزار سال پیش بازگرداند و بدان زمانی رساند که مانند «منگستوسو»، پادشاه اکد بسادگی درست همانگونه که این یانکی از «حق خود» در نفت ما سخن می‌گوید، اعلام داشته بود که کشور عیلام را تسخیر می‌کند تا به معادن نقره آن چیره شود و از آن طریق به سنگ «دیوریت» دست یابد تا مجسمه‌هایی بسازد که «یادش را در میان آیندگان جاودان سازد»^۱.

به این علت است که می‌گوییم ریشه تجاوزگری امریکا تنها نشانگر عقب‌ماندگی مدیران و رهبران آن و عدم هماهنگی برنامه‌های آنان با داده‌های مادی دوران ماست، چه، کشورهای نفتی به‌نوبه خود هرگز در اندیشه قطع جریان نفت از کشورهای نیازمند آن نیستند، از سوی دیگر می‌بینیم که سطح رشد تکنولوژیک در جهان، وجود همکاری— و نه غارت و چپاول و خصوصاً در مورد چاههای نفتی که «سریع‌الاشتهال» اند— میان‌سلتها را ضروری می‌سازد.

در نتیجه می‌بینیم که نظام جهانی سرمایه‌داری انحصاری با این روشی که رهبران انحصارگرس در پیش گرفته‌اند، تنها در راهی که به نابودیش می‌انجامد گام برمی‌دارد. صنعت پیشرفته جهان— درست به‌عکس آنچه دست‌اندرکاران انحصارگر می‌اندیشند— برای آنکه جریان نفت از آن قطع نشود، نه به اسرائیل نیاز دارد و نه به تمرکز نیروها در اقیانوس هند.

برنامه‌هایی که انحصارگران امریکایی طرح‌ریزی می‌کنند، با مشتعل ساختن چاههای نفت و ویران ساختن آنها تنها به‌وارد آمدن زیانهای هنگفت به صنعت جهانی منجر می‌شود. و «برخی کارشناسان معتقدند که شرایط هرچه باشد در رابطه با ایالات متحد امریکا می‌توان گفت که این کشور فوستاند زیردربایبها و دیگر

قوای خود به منطقه، به همان کابوسی جامه عمل خواهد پوشاند که استراتژی «نیروهای واکنش سریع» همواره از آن اجتناب کرده است؛ یعنی کاهش شدید در جریان نفت به سوی غرب. طبق گفته مشاور مسائل نفتی امریکا «والترلیفی» در مقاله خود در مجله «مسائل خارجی» تنها سوردی که به نظر مسلم می‌رسد این است که در صورت وقوع جنگی در منطقه خلیج، هدفهای عمده یعنی تأسیسات حیاتی و تسهیلات مربوط به نفت، چه به دست نیروهای داخلی یا نیروهای بیگانه، در معرض خطر قرار خواهند گرفت^۱.

از ویژگی دیگر و سهم تجاوز امریکا علیه ما، وقوع آن در منطقه‌ای است که نه تنها راههای ارتباطی حیاتی جهانی از آن می‌گذرد، بلکه منافع جهانی امپریالیستی و غیرامپریالیستی نیز در آن قرار دارند. هیچ کشوری در جهان نیست که از آنچه بر ما رود، متأثر نشود حال این تجاوز خواه به صورت جنگ اسرائیل علیه ما و خواه به صورت دخالت مستقیم و همه‌جانبه نیروهای امریکایی باشد. دلیل این امر به مسئله‌ای که همیشه بدان اشاره داشته‌ایم بازمی‌گردد، یعنی موقعیت منحصر بفرد وطن عربی ما از لحاظ ذخایر عظیم نفتی، بطوری که موقعیت خاص جغرافیایی برای انعکاس جهانی تجاوز استعماری امریکا علیه ویتنام بدان حد رسید که متضمن انعکاس معنوی آن در میان بشریت شد ولی جنبه‌های مادی جهانی این تجاوزها را شامل نشد. همین جنبه معنوی بود که حملات وحشیانه را از سوی کشورهای قدرتمندی که در رأس آنها نیروی تجاوزگر امریکا قرار دارد، علیه ملت قهرمان و کم جمعیت و در عین حال با اسکانات ناچیز را محکوم ساخت و رسوا کرد و در همان هنگام قهرمانیهای این خلق و پیروزیهای پیاپی را بر آن ابر قدرت، جاودان و زنده ساخت. ولی اثرات جهانی برنامه‌های تجاوزگری که امریکا علیه ما تدارک می‌بیند و اثرات تجاوز این کشور که به شیوه‌ای مختلف در منطقه ما جریان دارد دارای جنبه‌های مادی است که تمامی جوامع انسانی را متأثر می‌کند. زیرا نفت از جمله نیازمندیهای اساسی هر جامعه انسانی و بلکه هر فرد از بشریت است و اینکه بسدود ساختن راههایی که از کشورهای ما می‌گذرند به دلیل مشکلاتی که این کشور زورگو هر لحظه در این منطقه پدید می‌آورد، در صنعت و تجارت همه ملتها مؤثر می‌افتد، به همه آنها طبعاً باید موضعگیری انسانهای منصف به سود ما و همچنین بیم و هراس و بیزاری دیگر شرکای امپریالیست امریکا نسبت به آزمندی و خودمحوری این کشور را باید افزود.

یکی دیگر از ویژگیهای تجاوز امریکا علیه ما این است که این تجاوز در

۱. الرأی العام، از مقاله‌ای تحت عنوان «نیروی بازدارنده»، ۱۹۸۰/۷/۱۱.

چارچوب نبرد قدیمی تمدنهاست که همزمان با تغییر شرایط و دورانهای مختلفی که جوامع بشری در آن بسر می‌برند، اشکال نوینی به‌خود می‌گیرد. امریکاییهای صهیونیست از اجداد نخستین خود— که از تنگستی در «ناکجاآبادهای» اروپا و دیگر نقاط جهان که در آنها رنج می‌بردند— آرزوهای برپادرفته و طمعهای آزمندانه بر ثروتهای جهانی متمدن آن روز— که جهان اسلام بود— را به ارث برده‌اند. حملات صلیبی آنان علیه ما یکی پس از دیگری درست مانند حملات صهیونیستی بوقوع پیوست تا اینکه نوبت به امپریالیستهای سرمایه‌داری انحصاری قدیمی رسید و وطن عربی ما را در قرن گذشته و اوایل این قرن میان خود تقسیم کردند. کینهٔ این وحشیان نسبت به ما متناسب با پیشرفت مادی آنان فزونی می‌گرفت، تا اینکه امپریالیسم واحد چند جانبه به سرکردگی ایالات متحد آمریکا از راه رسید و باب جدیدی در این کارزار قدیمی گشود، یعنی همین شرایطی که اینک در آن بسر می‌بریم و درست هنگامی که تمامی جوامع بشری با گامهای راسخ در جهت پایان بخشیدن به این نظام یعنی نظام جهانی سرمایه‌داری انحصاری به نفع نوع برتر، یعنی نظام سوسیالیسم جهانی، پیش می‌روند، استعمارگران امید دارند— همچنان که همیشه و در تمامی لشکرکشیهای خود امیدوار بوده، ولی ناکام مانده‌اند— که وجود ما را بعنوان انسان از میان بردارند؛ همانطور که سرخوستان و بسیاری اقوام دیگر را از میان بردند و این بدان معناست که ما هم اینک، در همان حال که امواج پیاپی تجاوزهای این وحشیان را دفع می‌کنیم و در همان هنگام که با چنین اقداماتی سعی در تحقق اهداف ملی خود داریم در حرکت بخشیدن به پیشرفت و رهایی بشریت مشارکت جدی و فعال داریم.

تشکیلات نظامی— جهانی آمریکا

نیروی نظامی آمریکا تنها در واحدهای نظامی نیست که جامعه‌اش تهیه می‌بیند یعنی آن گونه که تا پیش از این وقتا برقراری امپریالیسم، در پی جنگ جهانی دوم می‌شد گفت. نیروی نظامی آمریکا تشکیلات زنده و پیچیده‌ای است که در تمامی جهان سرمایه‌داری — پیشرفته و عقب‌مانده — گسترده است و بر پایه‌ای متشکل از حدود دوهزار پایگاه تکیه دارد که در بیش از سی کشور و در مناطق گوناگون زمین پراکنندگی استراتژیک داشته و طبق آنچه پنتاگون اعلام کرده سیصد و چهل عدد از آنها به‌عنوان پایگاه مادر نسبت به پایگاههای اطراف آن شمرده می‌شوند و در این پایگاهها حدود یک‌چهارم قوای مسلح آمریکا یعنی در حدود نیم‌میلیون سرباز به‌اضافهٔ هزار و پانصد جنگنده و دوست و پنجاه ناو جنگی و

کمکی و تعدادی از واحدهای تفنگداران دریایی و پناهاگاهها و تعمیرگاهها و انبارهای مهمات و... که در خود دارند، قرار گرفته است.

نقش و وظایف هر یک از پایگاههای امریکا متفاوت است؛ برخی برای نیروی زمینی و برخی دیگر برای ناوگانهای دریایی و برخی دیگر نیز برای ناوگانهای هوایی و تعدادی هم برای ارتباط مستقیم یا از طریق ماهوارهها و بالاخره تعدادی نیز برای استراق سمع یا ایجاد پارازیتهای الکترونی علیه سیستم مخابراتی کشورهای دیگر یا برای کنترل و هشداردهی و... در نظر گرفته شدهاند.

طبیعتاً بزرگترین این پایگاهها همانا خاک ایالات متحد امریکا و در مرتبه بعد خاک دیگر کشورهای استعماری و پس از آن کشورهای دست‌نشاندهای چون اسرائیل و افریقای جنوبی و غیره است.

نیروهای مختلف نظامی امریکا همراه با وابسته‌های خود، چه به صورت حضور ثابت یا تحرک دائمی که در جهان دارند، در این پایگاهها حضور داشته و سرویس دریافت می‌دارند. به عبارت دیگر تشکیلات نظامی - جهانی امریکا معمولاً این اسکان را دارد که همراه با هر نوع کمک اطلاعاتی مربوط به مأموریت خویش، نیازمندی تسلیحاتی، تدارکاتی و دیگر وسایل مورد نیاز هر یک از نیروهای خود را از پادگانهایی که بر سر راه خود در انجام مأموریت محوله به آنها بر خورد می‌کند، دریافت دارد. چرا که کمکهای لجستیکی - آنچنان که در گذشته صورت می‌گرفت - تنها از قرارگاه اصلی ارتش نمی‌رسد بلکه بخش تدارکاتی هر نیرو در پهنه‌ای از اسکانات و تسهیلات و اطلاعاتی که از طریق پایگاههای مختلف در مسیر حرکت و پایگاههای محیط به اطراف عملیات نظامی واحد مربوطه، در حرکت است. این مسئله‌ای است که با انواع گوناگون نیروی جدید که علاوه بر جبهه‌های نبرد در سطح یک منطقه یا یک کشور یا مجموعه‌ای از کشورها درسی گیرد؛ هماهنگی دارد.

این تنها ایالات متحد نیست که علاوه بر جبهه‌های نبرد چنین تشکیلات نظامی جهانی دارد، در اردوگاه سوسیالیسم نیز تشکیلاتی است که ضرورتاً با آن برابری می‌کند منتها با یک تفاوت اساسی و آن اینکه، تشکیلات ایالات متحد در سرزمینی قرار گرفته که جریانهای تاریخ بنیادش را به‌اهتزاز درسی آورد و بر روی خاک واقع شده که هر لحظه زلزله‌ای آن را به لرزه درسی آورد. مجموعه بخشهای مربوط به پنتاگون اعم از سلسله‌های فرماندهی و

مدیریت، بخشهای متنوع مطالعاتی، ادارات جاسوسی، ارتباطی و اطلاعاتی معمولی یا از طریق ماهواره‌های مخابراتی، فرماندهیهای مختلف دسته‌ها، مناطق و ارتشها و وسایل آنها، مراکز وابستگی نظامی در سفارتخانه‌های جهان و دیگر سازمانهای «گسیل شدنی» [به مناطق مختلف] یا «تعمیت شده» [در مناطق مختلف]، همه و همه تار و پود تشکیلات نظامی امریکا بشمار می‌روند. و پنتاگون به عنوان مغز این تشکیلات، زیر نظر دفتر امنیت ملی با ترکیب و شکل بندی پیچیده در ایالات متحد امریکا و جهان تحت نظر شخص رئیس جمهور، عمل می‌کند، چنانکه بخش اطلاعات نظامی آن نیز با اداره اطلاعات مرکزی «C.I.A» هماهنگی دارد و مسلماً دارای پیوندهای نزدیکی با انحصارها و کارفرمایان است، چه، اینان — نه تنها در امریکا بلکه در تمامی جهان به دلیل مبالغ هنگفتی که برای امر تسلیحات بدانها اختصاص می‌دهد — بزرگترین «مشتری» آنها هستند.

تشکیلات نظامی امریکا توسط پیمانها، قراردادهای و روابطی که این کشور برقرار می‌سازد بر تشکیلات نظامی و ارتشها و مواضع مربوط به دیگر کشورها در جهان سرمایه داری مسلط می‌شود و از آنها برای سر عقل آوردنشان، استفاده می‌کند.

الف - پیمان آتلانتیک پوششی نظامی برای او فراهم می‌آورد که اروپای سرمایه داری و ترکیه را در شرق، کانادا و دو جزیره گروئنلند و ایسلند را در غرب شامل می‌شود و بدین ترتیب این تشکیلات نظامی شامل کشورها و سرزمینهایی می‌شود که درست یک نیمه دایره کامل در اطراف نیمه شمالی اقیانوس اطلس، علاوه بر سواحل اروپایی، ترکی و اسرائیلی — و در کمال تأسف مصری — مشرف بر دریای مدیترانه را دربر می‌گیرد.

۱. پیوندهای «اجتماعی» دیگری نیز میان ژنرالهای پنتاگون و کارفرماها وجود دارد و از این پیوند گروه اول «بهره‌های مادی» بسیاری عایدشان می‌شود. علاوه بر این برای هر یک از «خوبان» آنان در دوران بازنشستگی، در پروژه‌های انحصارها یا زمینه‌های سیاسی، پرورشی و... کار مناسبی تضمین شده است. از جمله این ژنرالهای «خوب» باید از «ژنرال هیگگ»، وزیر خارجه سابق ریگان، نام برد.

۲. به دنبال گردهمایی تاجر و ریگان در اواخر فوریه ۱۹۸۱، تاجر اظهار داشت بریتانیا باید مشارکت فعالی در «نیروهای واکنش سریع» داشته باشد. وی این اظهارات را در مجلس نمایندگان این کشور هنگامی که برای پاسخگویی به حملات تندى که علیه او شده بود، ایراد کرد و توضیح داد که این نیرو تنها مختص خلیج نیست بلکه تمام جهان را شامل می‌شود...

ب - از طریق پیمانهای منعقد شده با ژاپن و روابط تحمیلی بر کره جنوبی، تایوان، فیلیپین، سنگاپور و تایلند، به شرق و جنوب شرقی آسیا ادامه می‌یابد. با نگاهی به موقعیت جغرافیایی ایالات متحد و همپیمانان و وابستگان به آن در اقیانوس آرام، مشاهده می‌کنیم که تشکیلات نظامی آن شامل نیم دایره بسیار بزرگی که به دور اقیانوس آرام کشیده شده و سواحل غربی این کشور را دربر گرفته و سواحل کانادا، آلاسکا، شرق آسیا و بالاخره استرالیا و نیوزیلند را فرا گرفته است.

ج - از طریق روابط امریکا با استرالیا، افریقای جنوبی، اسرائیل، مصر، سومالی و کنیا و کشورهای خلیج [فارس] و نیز با استعمارگران قدیمی یعنی فرانسویان و انگلیسیها، تشکیلات نظامی یاد شده، حضور گسترده و عمیقی در اقیانوس هند پیدا کرده است.

د - بدست آوردن پایگاهها و «تسهیلات» گوناگون در بسیاری از کشورهای آفریقایی از سوی امریکا و نیز حضوری که در امریکای لاتین دارد، که بی‌نیاز از هرگونه شرح و تفسیر است.

آنچه گذشت ارائه گوشه‌هایی از تشکیلات نظامی - جهانی امریکا و خطوط عمده آن بود. با چنین وسعت و بزرگی است که تنها با یک جهش تکاملی در نوع سلاح و وسایل نظامی می‌توان به لحاظ کیفیت دچار تغییر شد و در این صورت است که تماسی پیوندهای داخلی، استراتژی و تاکتیکهای آن دگرگون می‌شوند، نه با ظهور «نیروهای واکنش سریع». این همان چیزی است که ژنرال امریکایی «ویکتور کرولاک» همانطور که قبلاً، بدان اشاره کردیم گفته است: «هنگامی که سخن از «نیروهای واکنش سریع» می‌رود در واقع، سخن از نیرویی که باید ایجاد شود، نیست. ایالات متحد امریکا نیازمند به ایجاد نیروهای جدیدی برای دخالت (واکنش) سریع ندارد، زیرا چنین نیروهایی از مدتها پیش وجود داشته‌اند...» این گفته منطبق بر واقعیت است چنین تشکیلاتی که به‌سورادی جزئی از آن اشاره کردیم عموماً این توان را دارند که - هر چند با اندکی تأخیر و تردید - نسبت به هر پیشآمد غیرمنتظره‌ای با نیرویی مناسب، واکنش نشان دهند و امثال این مورد را در شکلی که نیروهای واکنش سریع بدان خواهد پرداخت، مشاهده خواهیم کرد:

نیروی واکنش سریع

این نیرو از قوای نیروی زمینی و ناوگانهای هوایی و دریایی و یک سلسله

تأسیسات نظامی - جهانی آمریکا، برای انجام یک مأموریت مشخص زمانی و مکانی، تشکیل شد که به مجرد پایان گرفتن مأموریت به «پایگاهی اصلی» خود بازمی‌گردند.

مجله آلمانی «اشپیگل» در مقاله‌ای که پیش از این هم بدان اشاره کردیم در این باره می‌نویسد: «... از مرکز فرماندهی آن واقع در یکی از ساختمانهای موجود در پایگاه هوایی «سک‌ایل» در ایالت فلوریدا، ژنرال کیللی» فرمانده نیروهای واکنش سریع می‌تواند در هر زمان دستورهای خویش را به حدود دویست هزار نفر از رسته‌های مختلف نیروهای مسلح آمریکا - که این تعداد معادل یک‌دهم کل نیروهای آمریکایی است - صادر کند و آنان را از واحدهایی که در آن هستند به منظور اجرای فرمان خود، فراخواند... مرکز فرماندهی وی در نزدیکی شهر «تامبا» است و مستقیماً با فرماندهی نیروی ذخیره متعلق به نیروهای مسلح آمریکا در تماس است و این دو، خود در تماس با مرکزی - واقع در فاصله میان دو شهر هایدلبرگ و هونولولو - متشکل از شبکه پیچیده‌ای از کامپیوترهایی که فعالیتهای نظامی را در بزرگترین بخش جهان تنظیم می‌کنند، هستند».

مهمترین نکته‌ای که در اینجا می‌توان توجه کرد این است که این نیرو به سمت توده‌های مردم جهان سوم که علیه نظام ستم‌پیشگی جهانی آمریکا برخاسته‌اند، نشانه رفته است، زیرا کمیت آن که مرکب از یک‌دهم تماسی نیروی زمینی امریکاست؛ مسلماً، خیلی بیش از یک‌دهم نیروی ذخیره‌ای است که این کشور در خاک ایالات متحد نگه داشته است و این امر سبب فلج شدن کامل این نیروی ذخیره شده، و به‌طور کامل آن را از حیز انتفاع ساقط می‌سازند، و در نتیجه امکان ندارد که «نیروی واکنش سریع» علیه اردوگاه سوسیالیسم تدارک دیده شده باشد، زیرا رویارویی با این اردوگاه قبل از هر چیز نیازمند آن است که نیروی ذخیره آمریکا دست‌نخورده و آماده باقی بماند.

از سوی دیگر این احتمال وجود ندارد که انقلاب در کشورهای جهان سوم، ضد نظام امپریالیسم نوین در یک زمان - که صد البته بسیار نیکوست و رهایی سریع از ستمهای این نظام را در پی دارد - بوقوع بپیوندد. بر این اساس در محاسبات امریکاییها درگیری تنها در کشورهای بسیار معدودی - عموماً یک یا دو کشور - پیش بینی شده است و بنابراین به اعتقاد آنها نیروی یاد شده کفایت می‌کند و طولی نخواهد انجامید که پس از پایان مأموریت، آنها را به پایگاه اصلی خود در نیروهای ذخیره، بازخواهد گرداند و این نیرو استعداد کامل رزمی خود را بازخواهد یافت. (چه بسیار که استعمارگران در برابر عزم انقلابیون ناکام

مانده‌اند... مگر نه اینکه انقلاب ویتنام علاوه بر صدها هزار سرباز امریکایی در طول سالیان دراز، تمامی امریکا را نیز به لرزه درآورد؟...

برای یاری‌رسانی و کمک به «نیروی واکنش سریع» راه‌های بسیار و وسایل گوناگونی وجود دارد که در انجام مأموریتها آنها را به خدمت می‌گیرند و تسهیلات مختلفی وجود دارد که در سر راه خود در پهنه عملیات دریافت می‌کند، از آن جمله چند نمونه را که مخصوص دخالت در خلیج [فارس] است نام می‌بریم:

۱. **پایگاههای نظامی:** سلسله پایگاههای نظامی امریکا که «نیروهای واکنش سریع» می‌تواند در آنها تحرک داشته باشد، آن هم بر یک خط پیوسته از امریکا تا خلیج [فارس] از هر یک از این دو سیری که به لحاظ جغرافیایی در امتداد یکدیگرند: مسیر امریکا - خلیج از راه اقیانوس اطلس، دریای مدیترانه، دریای سرخ، اقیانوس هند تا خلیج [فارس] و مسیر امریکا - خلیج از راه اقیانوس آرام - اقیانوس هند و آنگاه تا خلیج. بنظر می‌رسد که مسیر اول به دلیل تجمع بیشتر نیروهای نظامی و پایگاهها و تأسیسات - نزدیک به منطقه هدف - که با آن مواجه است از نقطه نظر تسهیلاتی، برتری دارد.

۲. **ناوگانهای دریایی جنگی:** یک مقام مسئول در وزارت دفاع امریکا گفت: «ایالات متحد امریکا به منظور داشتن نیروی دریایی قابل توجهی در اقیانوس هند - از جمله دریای عمان و خلیج فارس - تلاش دارد از هم‌اکنون تا آینده‌ای غیرقابل پیش‌بینی تعداد ناوهای جنگی موجود در دریای مدیترانه و اقیانوس آرام را کاهش دهد».

در گزارش هیئت‌الذکر امریکا که به این منطقه سفر مطالعاتی داشت، آمده: «نیروی دریایی امریکا در اقیانوس هند که شامل بیست و پنج ناو جنگی است به دو مجموعه رزمی تقسیم می‌شود که هر یک توسط یک فروند هواپیما بر فرماندهی می‌شود. در هنگام بازدید این هیئت از نیروی نامبرده آن را متشکل از هواپیماهایی از نوع «نیمیتز» - که با انرژی هسته‌ای کار می‌کند - هواپیماهایی از نوع «کورال سی» - که با انرژی معمولی کار می‌کند - همراه با پنج ناو جنگی، پنج رزم‌ناو و چهار فروند ناوشکن و تعدادی زیردریایی، پنج فروند ناو کمکی و یک ناو فرماندهی، مشاهده کرد. گزارش یاد شده حاکی است که قدرت اصلی در این نیروی دریایی در توان تاکتیکی - هوایی آن نهفته است، چه، دو هواپیما بر حامل حدود صد و شصت فروند هواپیما از جمله بیش از صد فروند جنگنده است.

ناو هواپیما بر نیمیتز حامل هواپیماهای پیشرفته (F-14) است که موشکهای هوا به هوای دوربرد «فنیکس» را حمل می کنند، درحالی که ناو هواپیما بر «کورال سی» هواپیماهای فانتوم (F-4) را حمل می کند و هر دو آنها هواپیماهای هجوسی از نوع (6-A) و (7-A) حمل می کنند؛ نیروی دریایی، دارای امکاناتی است که می تواند به هواپیماهای در حین پرواز، سوخت برساند و این اسکان باعث شده که برد جنگی هواپیماها افزایش یافته تماسی منطقه خلیج را زیر پوشش خود بگیرند^۱ (پایان گزارش هیئت فرستاده کنگره).

۳. ناوگانهای دریایی منتقل کننده: ایالات متحد دارای شصت و چهار فروند هاورکرافت برای استفاده در سواحل مورد نیاز در منطقه خاورمیانه است. طبق نظریه کارتر در مورد دخالت در خلیج [فارس] باید ناوگان دریایی آمریکا را به چهارده فروند ناو برای انتقال سریع تجهیزات، سلاح و مواد منفجره، مجهز ساخت^۲.

۴. ناوگانهای هوایی رزمی: از میان هفتاد و هفت اسکادران هواپیمای بمب افکن و جنگنده متعلق به نیروی هوایی آمریکا که در خاک ایالات متحد آمریکا مستقر است ستاد مشترک نیروها در این کشور، تعدادی میان شانزده تا بیست و یک اسکادران از جمله هشت اسکادران از نوع F-15 را برای عملیات در خلیج، در سواحل مورد نیاز، اختصاص داده است. هواپیماهای جنگنده و هواپیماهای حامل تجهیزات راداری (اواکس) مانورهایی برای کسب اطلاعات در منطقه در مصر و عربستان سعودی انجام می دهند^۳.

۵. ناوگانهای هوایی منتقل کننده: ایالات متحد حدود هفتاد فروند هواپیمای قاره پیما (C-5A) و حدود دویست و سی و چهار فروند هواپیمای قاره پیما (C-141) «استارلیفتر» و تقریباً پانصد فروند هواپیمای حمل و نقل C-130 برای مسافتهای متوسط مثلاً میان اسرائیل و خلیج فارس، دارد. تمامی این هواپیماها، سربازان را با تجهیزات کاملشان یا محموله های ذخیره ای که شامل سلاح و دیگر تدارکات می شود، جابجا می کنند. هم اینک برنامه هایی برای افزایش تعداد این هواپیماها و افزودن قابلیت باری و برد مسافتی پرواز برخی از آنها، در دست اجراست.

۶. برخی امکانات سیار هوایی و دریایی آمریکا: هاورکرافتهایی (ناوهای

۱. الشرق الاوسط، ۷/۸/۱۹۸۰.

۲. الانباء، اشپیکل، ۲۴/۷/۱۹۸۰.

۳. اللوای، ۲۲/۸/۱۹۸۰.

۴. الکفاح العربی، به نقل از مقاله سید محمود عزمی، ۱/۸/۱۹۸۰.

زمین - آبی) کہ از آنها یاد شد میان سالهای ۱۹۶۱ و ۱۹۸۰ بکار گرفته شدند. برخی از آنها برای تخلیہ محموله خود به زمین از هلیکوپتر استفاده می کنند؛ برخی دیگر دارای استخرهایی است که در قسمت انتهایی آنها قرار دارد و به هنگام تخلیہ محموله پر از آب شده، قایقهایی که قادرند از دریچه های آن به دریا راه یابند، محموله خود را به خشکی می رسانند و همینطور ادامه می دهند تا تمامی محموله ها را به خشکی برسانند... بر روی این ناوہا، فرودگاههایی برای هلیکوپتر در نظر گرفته شده که آنها نیز در تخلیہ و بارگیری، قایقها را همراهی می کنند. ناوہای جدید دیگری هم وجود دارد که اضافه بر استخر و فرودگاه هلیکوپتر دارای جرقیلها و شبه اسکله های قابل نصبی هستند که می توان آنها را مقابل ساحل مورد نظر نصب کرده و بوسیله آن، تانکها و توپها و دیگر تجهیزات مهندسی و محموله ناو را در هنگامی که قایقها و هلیکوپترها را نمی توان برای تخلیہ بکار گرفت، به زمین نشانند.

از سوی دیگر شصت و چهار ناوی که ناوگان مزبور را تشکیل می دهند توان جابجایی دوونیم لشکر از تفنگداران دریایی به تعداد تخمینی پنجاه هزار سرباز را به طور همزمان دارد. البته باستانی تجهیزات که معمولاً به همراه خود دارند، مثل تانکها و توپهای خودکشی از نوع ۱۰۰ و ۱۷۵ و ۲۰۳ میلیمتری.

اما در مورد توان جابجایی استراتژیک هوایی که هم اینک نیروی هوایی امریکا از آن برخوردار است تنها منحصر به سیصد و چهار فروند هواپیما از نوع (C-5A) یا (C-141) می شود. حداکثر محموله ای که این هواپیماها قادر به حمل آن هستند، شانزده هزار تن تجهیزات، ذخایر و تدارکات یا شصت هزار سرباز در یک پرواز است. برد این هواپیماها بسته به باری که دارند میان شش تا ده هزار کیلومتر، متغیر است.

۷. پایگاههای هوایی پیش ساخته: این پایگاهها مشتمل بر دهها تأسیساتی است که با اسکلتهای آلومینیومی ساخته شده اند که هر یک تمامی تأسیسات و امکانات ارتباطی و فرماندهی پایگاه و نیز امکانات امنیتی را دارا هستند و نیز مشتمل بر آشیانه هواپیما به طول و عرض ۸۰ و ۵۸ فوت است که قادر به پذیرش دو هواپیمای F-4 است و یک هواپیمای C-130 هر کولس قادر به حمل آن می باشد. مضافاً اینکه دارای سی و چهار پناهگاه برای افراد است که هر کدام در حدود بیست نفر وسعت دارند. همچنین شامل یک فرودگاه فلزی

تفکیک شده به طول نه هزار فوت با روشنایی کافی برای کار در شب و یک برج کنترل، حمام و استخر برای حدود صدویست و پنج نفر است، طبعاً تمامی این تأسیسات به صورت قطعات پیش ساخته است که بوسیله گروه ویژه مهندسی در طول یک یا دو روز در محلهای مورد نظر، سوار می شوند.

۳- عملیات «واکنش سریع» در خلیج فارس

محاسبات استعمارگران بر این اساس استوار نیست که حوزه‌های نفتی در این عملیات تبدیل به کارزار نبرد تمام‌عیار شوند و تأسیسات نفتی آن‌چنان دچار آسیب گردند که برای سالهای متمادی استخراج نفت از آنها متوقف شود، بلکه این حوزه‌ها در نظر استعمارگران مانند «گاوهای شیردهی» هستند که باید دست‌نخورده بر آنها دست یافت. ممکن است گاهی خساراتی بر آنها وارد آید و تا چندی از استخراج نفت باز بمانند ولی مادام که می‌توان با کمک «تکنولوژی خویش» زیانهای وارده را برطرف ساخت و نفت را دوباره (پمپاژ) کرد، این مسئله چندان اهمیتی ندارد.

بنابراین دلایل، عملیات طبق برنامه‌ریزی استعمارگران در چارچوب زیر خواهد بود:

نخست: محاصره زمینی، دریایی و هوایی و جلوگیری از هر نیروی دشمن هنگام نزدیک شدن به هر یک از حوزه‌هایی که هدف دستیابی به آنهاست.
دوم: همراه با محاصره فوق‌الذکر، حمله به نقاط حساس در حوزه نفتی، و تلاش در جهت اشغال آن به کمک نیروهایی که از قبل تدارک شده است که طی نمونه‌های مشابهی به‌نحو بسیار مطلوبی به‌منظور تضمین اجرای ضربتی برنامه‌ها آموزش دیده‌اند.

سوم: و بالاخره انجام عملیات اشغال حوزه نفتی.
آشکار است که امروزه نمی‌توان این کار را بطور ناگهانی انجام داد زیرا پیش از این نیز چنانکه اشاره کردیم صاحبان اصلی نفت در هر قشری که باشند جز در حالت عدم توان دفاعی و یا در صورت اطمینان به حمله دشمن، به‌ویران

ساختن چاههای نفت نمی‌پردازند؛ و یا اینکه مدافعان از جمله اماکنی که برای دفاع انتخاب می‌کنند، حوزه‌های نفتی است که بدین ترتیب بتوانند یک جنگ دفاعی در هر یک از حوزه‌های نفتی براه اندازند، و با بهره‌جویی از نفت، به شیوه‌های مناسب آتشی را فراهم آورند که تجاوزگران را در آن بسوزانند و در هر یک از این حالتها با چنین اوضاعی که پیش می‌آید، فاصله زمانی آغاز بحران تا لحظه انجام تجاوز چه بسا هفته‌ها یا ماهها بطول انجامد، درست همانگونه که به هنگام وقوع انقلاب ایران و اقدام تجاوزکارانه ناکام اسریریکا علیه این کشور در پی بحران سفارت، اتفاق افتاد.

این فاصله زمانی برای آمادگیهای لازم نظامی استعمارگران الزامی است، بویژه هنگامی که پیدایش بحران برای آنها ناگهانی و غیرمنتظره باشد، و همچنین از نظر «بهانه‌ها» و «جوسازی» روانی در کشور خود و میان همپیمانان و دوستان، برای توجیه تجاوز و به اصطلاح توجیه «یک تجاوز ادعایی کشور قربانی بر آنها»، این فاصله زمانی در هر شرایط ضروری است و معمولاً در جریان این کار-آمادم سازی روانی - سعی دارند با ابزارهای سیاسی، آماده‌سازیهای نظامی خویش را پنهان دارند، برای مثال ارجاع موضوع به سازمان ملل متحد و شکایت به دادگاه بین‌المللی لاهه و توسل به میانجیگران قلابی - میان خود و کشور قربانی - و اقدام به هر کاری برای فریب و منحرف ساختن این کشور در نتیجه این اقدامات است که دشمن نقاب از چهره برمی‌دارد و با تکمیل آمادگیهای نظامی، تجاوز خود را آغاز می‌کند.

روزنامه اسرائیلی «معاریو» به وجود «یک سند امریکایی ویژه» که کارشناسان کنگره درباره احتمال دخالت امریکا در خلیج تهیه کرده‌اند پی برده است؛ طبق نوشته این روزنامه در این سند پس از آنکه به همه احتمالات توجه شده و از جمله اسرائیل و مصر را به عنوان دو پایگاه نظامی اصلی متعلق به امریکا که نیروهای چتر باز امریکایی از آنها به سمت خلیج روانه می‌شوند در نظر گرفته، جزئیات مهمی مورد بحث قرار گرفته است. از جمله آمده است که در عملیات موفق باید تمامی هدفهای زیر تحقق یابند و اگر یکی از آنها تحقق نیافت تمامی طرح محکوم به شکست است.

نخست، دستیابی به حوزه‌های نفتی با تمام تأسیسات آنها؛

دوم، بکار انداختن حوزه‌های نفتی. حتی بدون اجازه کشورهای صاحب آنها؛ سوم، تأمین انتقال نفت از راههای منتهی به جهان غرب.

کشورهای حوزه نفتی خلیج، وحدت سیاسی ندارند لذا بعید است که در آن

واحد همگی را یک بحران فرا گیرد؛ ولی به هر حال وقتی یک دخالت تجاوزگرانه از سوی استعمارگران بر یک کشور عربی خلیج، به دلیل بحرانی که آن را فرا می‌گیرد، تحقق یابد، تمامی کشورهای نفتی عربی را به بهانه دروغین دفاع از آنها، فرا گرفته، و بعید نیست که در چنین وضعی، استعمارگران خود بحرانی را در یک کشور نفتی دیگری ایجاد کنند تا به آن بهانه زمام قدرت در غنی‌ترین کشور عربی - نفتی را به همراه سایر کشورهای خلیج، در دست گیرند. این کار بنا به دلایل ذیل برای آنها بسیار آسان است:

الف- استعمارگران خود بحران را بوجود آورده‌اند، بنابراین فرصت کافی دارند تا برای تجاوز و جمع‌آوری نیروی اشغال تمام خلیج، تهیه ببینند.

ب- با احتمال اینکه حوزه‌های نفتی کشور دومی که استعمارگران آن را برای ایجاد بحران انتخاب کرده‌اند، بر اثر اشغال تجاوزگرانه آنها آسیب ببینند، هیچ ترس و وحشتی آنها را فرامی‌گیرد.

ج- کشورهای دیگری که در این بحران مصنوعی شرکت ندارند، با تجاوز امریکاییهایی که بدین ترتیب قادر خواهند بود حوزه‌های نفتی را سالم بچنگ آورند، غافلگیر می‌شوند و بدون هیچ مقاومتی تسلیم آن می‌گردند.

به کار بردن خودروها - تانکها، نفربرها و زره‌پوشها - برای حمله به حوزه‌های نفتی، دشواریهای زیادی برای مهاجم دربردارد زیرا ممکن است طعمه آسانی برای شعله‌های آتشی شود که در هنگام نبرد در حوزه‌های نفتی زیانه می‌کشد یا مدافعان خود تماماً آن را ایجاد می‌کنند. بر همه اینها باید مشکلات مربوط به بکار گرفتن غافلگیرانه این نیروها را افزود: به اجرا درآوردن حمله، تنها از طریق عملیات دریایی، نیازمند یک ناوگان بزرگ از ناوهای زمین - دریایی (هاورکرافت) به همراه یک ناوگان جنگی و به اضافه پشتیبانی وسیع هوایی، در مدت نزدیک شدن به هدف - از آبهای ساحلی محل تجاوز، به عنوان مثال در عمان تا آبهای دمام - است.

تمامی این حرکت را که تقریباً دو روز وقت می‌برد و نیز فعالیت‌های فشرده‌ای که برای استقرار در منطقه شروع عملیات صورت می‌گیرد و بازیگری ناوها با محموله‌های ضروری و تدارکاتی و بالاخره جایجایی تعداد بسیار زیاد سربازان، همه این مسائل را نمی‌توان پنهان نگه داشت و کشور قربانی به هر حال از وقوع تجاوز آگاه خواهد شد و برای آماده شدن خویش برای ویرانسازی حوزه‌های نفتی در رویارویی با تجاوزگران، فرصت خواهد یافت - این فرصت برای قربانیانی که به امریکاییها ایمان دارند و نسبت به عدم قطع رابطه با آنها مصبرند، بیش از دو هفته است - اما اینکه این ادوات جنگی از طریق هوایی جا بجا شوند بی‌آنکه

مهاجم با وسایل دیگری جای پاهای محکمی در حوزه‌های مورد نظر بدست‌نیاورده باشد و برای مثال برخی فرودگاههای منطقه را اشغال کرده باشد، مطلقاً امکان پذیر نیست. بنابراین دلایل و غیره است که می‌بینیم مهاجم بیشتر بر نیروی کماندویی که از طریق هلیکوپترها منتقل می‌شوند برای دست‌گذاشتن بر حوزه‌های نفتی و نیز بر چتربازانی که بوسیله نیروی هوایی رزمی، پشتیبانی می‌شوند، برای کنترل فرودگاهها تکیه می‌کند. خطوط عمده یک تجاوز احتمالی می‌تواند به شکل زیر باشد:

۱. استعمارگر با فعالیت‌های سیاسی که یاد کردیم، یعنی ارجاع مسئله به شورای امنیت یا دیوان بین‌المللی لاهه آماجگاههای تجاوزگرانه خویش را تحت پوشش قرار می‌دهد.

۲. نیروهای مداخله‌گر با وسایط نقلیه دریایی و هوایی از ایالات متحد به پایگاههای اطراف خلیج: اسرائیل، مصر و عمان که عملیات از آنجا آغاز می‌گردد، جابجا می‌شوند.

۳. بر سر راه خود، پایگاههای اطراف خلیج را با هر آنچه سلاح، مهمات و تدارکات برای دخالت نیاز دارد، تغذیه می‌کند.

۴. هواپیما و ناوهای ارتباطی، راداری و پارازیت‌انداز در جاهای مناسبی در اطراف خلیج قرار داده می‌شوند.

۵. ناوهای جنگی و زمینی - دریایی (هاورکرافتها) در بحرالرب و دریای عمان در پایگاههای نزدیک به خلیج پهلومی گیرند و در منطقه وسیعی در اقیانوس هند پراکنده می‌شوند. از آنجا که تعداد هاورکرافتها آنقدر نیست که تمام عملیات دخالت تجاوزگرانه از طریق دریا صورت گیرد لذا حجم فعالیت آنها کاسته شده و لازم می‌آید در چندین نقطه پراکنده شوند که این خود باعث جلب توجه می‌گردد.

۶. وقتی آماده‌سازیهایی فوق‌الذکر پایان گرفت و زمینه‌های بین‌المللی و محلی مناسب برای آغاز تجاوز - از جمله نشان دادن ضعف از سوی قربانی از نقطه نظر ستادکل فرماندهی امریکا یعنی ریاست‌جمهوری، دفتر امنیت ملی، پنتاگون و دیگر دستگاههای جاسوسی و خرابکاری - فراهم آمد نخستین سری از هواپیماهای C-130 حامل تجهیزات لازم، نفرات متخصص و گردانهای پشتیبان به صحرای اطراف حوزه‌های نفتی (مانند عربستان سعودی) برای تأسیس تعدادی فرودگاه - شبیه آنچه که باتفاق در عملیات «پرچم سرخ» مرور کردیم - به پرواز درسی آیند. طی کمتر از دو روز نیروهای مختلفی که باید در عملیات شرکت کنند بوسیله یک اسکادران از هواپیماهای C-130 وارد صحنه می‌شوند. این

نیروها تا پیش از آن به‌عنوان مثال در اسرائیل یا عمان مستقر بوده‌اند.

۷. ناوهای جنگی و به‌دنبال آنها ناوهای زمینی - آبی (هاورکرافتها) - که در آبهای عمان وجود داشته و برای شرکت در نخستین حملهٔ تجاوزگرانه آماده‌اند - با به‌پرواز درآمدن اولین سری از هواپیماهای C-130، برای تأسیس فرودگاه، وارد آبهای خلیج می‌شوند و طی دو روز به سواحل نفتی رسیده، آنجا را به محاصرهٔ خود درمی‌آورند.

۸. ناوگان دریایی همزمان با نخستین حمله کماندوها و چتربازان به حوزه‌های مزبور و فرودگاههای آن - در عربستان سعودی و امارات - به سواحل حوزه‌های نفتی می‌رسند؛ در همان هنگام هاورکرافتها مأموریت خود در پیاده کردن نیروهای زمینی در ساحل را پایان می‌رسانند و این نیروها به‌تصرف مواضع از پیش تعیین شده، برای تکمیل محاصره حوزه‌های نفتی و پیوستن به چتربازانی که به فرودگاهها حمله کرده‌اند، می‌پردازند. کما اینکه هواپیماهای ناوگان دریایی به پوشش هوایی عملیات و حمایت از چتربازان، می‌پردازند.

۹. اسواچ نیروهای متجاوز، در جریان عملیات تصرف حوزه‌های نفتی، یکی پس از دیگری به فرودگاههای صحرائی یاد شده، برای تکمیل محاصرهٔ مناطق نفتی و جداسازی آنها از دیگر مناطق جزیرهٔ العرب، و نیز برای پشتیبانی و توسعه حملات به حوزه‌ها، و بالاخره برای تبدیل فرودگاههای مزبور به مجموعه‌ای که متشکل از پایگاه قدرتمند و شامل تمامی نیروهای رزمی است، وارد کارزار می‌شوند.

۱۰. تجاوزگران، از بیگانگانی که هم اینکه همچون ستون پنجم به‌عنوان کارشناس و متخصص در کشورهای نفتی اقامت دارند برای امور اطلاعاتی، خرابکاری و کمک انسانی از آنها، سود می‌جویند که به‌هنگام ضرورت می‌توان آنان را به خدمت نظام فراخواند و یا برای راه‌اندازی دوبارهٔ چاههای نفت از آنها یاری گرفت.

عملیات ساختن فرودگاه در این صحرا می‌تواند کاملاً مخفیانه صورت گیرد و بنابراین اسکان غافلگیر کردن از سوی دشمن وجود دارد و برای اینکه حرکت ناوگان دریایی به سمت آبهای خلیج به‌منظور محاصرهٔ سواحل نفتی، تا لحظه شروع عملیات، جلب توجه نکند این ناوگان - در طول مدت زمانی که بدان اشاره شد، یعنی از آغاز بحران تا آغاز عملیات - دائماً به‌رفت و آمد و مانورهای معمولی خود در آبهای خلیج، که تا پیش از آن هنگام نیز مشغول بود، می‌پردازد. چنین است که برای یک ناظر، تحرکاتی که در چارچوب عملیات «محرمانه» در صحرا، برای تأسیس فرودگاههای یاد شده صورت می‌گیرد، ظاهراً حکم همان نقل و انتقالات معمولی را دارد که حمله‌ای به حوزه‌های نفتی را در پی نداشته‌است.